

در ۴۵ صفحه

سری شت
گرایی‌ها
از:
زبان‌گشی

برای خدمت اصلاح و هنر دو

بی‌پر

شماره ۱ - ۱۳۲۰ هجری

در این شماره آذربایجان:

هردوسی

ا. اودشیرو

چرکاسف

آینده

شهراب

سایهان

خرابیدخواند

هزارگان اصلاح

از ته‌های

ضمیمه.

ب. یک تابلو

از قاشقان

چکلواگی،

صورت خیابانی



چند خبر

* در فستیوال برلین آهنگی هاد صلح ملل، مختلف برای انتخاب بهترین آنها به ژورنال مخصوص ارائه شد. در آن میان، از ایران «سرود صلح» ساخته باغچه بسان جایزه گرفت. جایزه اول را در این مسابقه «سرافیم تولیکف» (عکس زیر) و سیقیدان جوان شودوی



برد که مارش «جوانان شودوی» را ساخته است. «تولیکف» همان کیمیست که دو سال پیش سرود «در راه صلح» را ساخت و این سرود امروز در سراسر جهان خوانده می شود.
* امسال زنان چتر باز



پیغام صلح

شماره ۱۰۵ دوره اول - ۱۳۰۴ هجری

نشریه‌ای است هنری که روزهای اول و شانزدهم هرماه منتشر می‌شود. با همکاری عددی از هنرمندان و دوستداران هنر

زیر نظر:

احمد صادق - چهانگیر بیرون
محمد جعفر محجوب
ناشر: بنگاه سپهر

تهران - چهار راه خبرالدوله
نامه‌ها با ذکر عنوان مجله به
نشانی، ناشر فرستاده شود

بجهای اشتراك

برای ۲۴ شماره ۱۲۰ ریال
« ۱۲ « ۶۰ «

تکشماره ۵ ریال

صاحب امتیاز: بهروز

مهر گان صلح

مهر گان باستانی را امسال ملت ما در شرایطی تازه جشن میگیرد. دهسال از آن روز میگذرد که مردم ایران بار دیگر پیا خاستند تا سرنوشت خود را برای همیشه دردست گیرند. پیش از آنهم از پای نتشسته بودند اما این بار بعزم آخرین پیکار قیام میگردند این روز خجسته در تاریخ ما خواهد ماند. امسال مبارزه مادر راه هدفی عالیتر است. امسال ملت ما برای حفظ صلح پیکار میکند و ایمان دارد که صلح از آزادی جدا نیست.

در این ده سال ملت ایران در پیکار عظیم خود مراحلی چند را گذرانده است که از همه درخشانتر مبارزه او برای نفت و طرد امپریالیسم انگلکلوامریکن است.

درین «مهر گان صلح» ملت ما با سرفرازی از پیکار ده ساله خود یادمی کند و بار دیگر سوگند میخورد هرگز از وظیفه عظیم خود در حفظ صلح جهانی، در تحصیل آزادی و در طرد امپریالیسم خونخوار، غافل نماند.

در این «مهر گان صلح» ملت ما با ستایش از قهرمانان خود، از آنها که در راه آزادی جان دادند یا بزندان درافتادند از شهیدان آذربایجان، خوزستان، تهران، اصفهان و کرمان بیاد میکند.

در این «مهر گان صلح» ملت ما با چشمی پر امید نگران آینده روشن و نزدیک است.

از: ا. اردشیر

گان همراه

تاریخ

روز پیروزی خلق
 فریدون چو شد بر جهان کامکار
 ندانست جز خویشن شهر بار
 برسم کیان تاج و تخت ۴۳۰
 بیاراست با کاخ شاهنشهی
 بروز خجسته سر مهر ماه
 بسر بر نهاد آن کیانی کلاه
 زمانه بی اندوه کشت از بدی
 گرفتند هر یک ره ایزدی
 دل از از داوریها پرداختند
 با این یکی جشن نو ساختند
 نشستند فرزانگان شاد کام
 گرفتند هر یک ز یاقوت جام
 می روشن و چهره شاه نو
 جهان کشت روشن سرمه نو
 بفرمود تا آتش افروختند
 همه عنبر و ذعفران سوختند
 پرستیدن مهرگان دین اوست
 تن آسامی و خوردن آئین اوست
کنون یادگار است ازاوماه مهر
 بکوش و برنج هیچ منمای چهر
«شاهنامه»

... «مهرگان با کسر میم و بارای موقوف و کاف فارسی شانزدهم
 روز مهرماه که تعریش (۱) مهرجان بود و بعضی ماه خزان را گویند
 که روز جشن مغان است و در فارسی جشن عظیم در آن کنند که بعد از
 نوروز از آن جشنی بزرگتر نباشد و این جشن تاشش روز کنند و

ابتدایش روز شانزدهم است که مهرگان عامه گویند و انتها یش بیست و یکم که مهرگان خاصه گویند همچنانکه نوروز نیز دو قسم است عامه و خاصة عامه روز تحویل آفتاب بحمل و خاصة روز شرق آفتاب و سبب جشن مهرگان آنکه فارسیان گویند در این روز خدای تعالی زمین را بگسترد و اجساد را مقرون با رواح کرد و بعضی کفته‌اند که در این روز ملایک یاد کاوه آهنگر نمودند بر دفع ضحاک و فرقه بر آتند که فریدون درین روز بر تخت نشست پیش از آنکه کاوه دفع ضحاک نماید و زمرة کفته‌اند که فریدون در این روز ضحاک را در بابل گرفت و بکوه دماوند فرستاد که جبس کنند پس خلق از ظلم او را ستند فارسیان بدین خود عود نمودند و شکر ایزد و حکام را مهر بر دعا یا افتاد و کروهی آوردند که پارسیان را پادشاهی بود ظالم که مهر نام داشت و خلق ازاو تنک بودند او در این روز بمرد و جمعی گویند که معنی مهر وفات است یعنی چون پادشاه ظالم در این روز وفات یافت به مهرگان موسوم شد

از یک فرهنگ فارسی

مهرگان جشن پیروزی خلق است: وقتی که دست ذر افshan پائیز باع و بوستان را جامه زردرنگ می‌پوشید و بادخنک از راه خوارزم می‌وزید و دهقان شانه از مدنج تا بستان تهی می‌کرد و مهرماه، فصل نشاط و شادی فرا میرسید، مهرگان این جشن فرخجسته با بیان می‌گذاشت و روستا و شهر «ایرانشهر» را در عیش و بازهم عیش فرو می‌برد. ذوق افسانه ساز ایرانی، آزادیر باز از مظالم شاهان کردن فراز، مجسمه نخوت و بیدادی ساخته و «ضحاکش» نامیده و باز آرزوی «مقاومت» را در آهنگر بیدار دلی «کاوه» نام باز نموده و روزفتح ویرا «جشن خلق» خوانده بود.

اما هرقدر که روزگار بگردید و بنیاد ظلم که بقول شاعر شیر از اندک بود بدین غایت و نهایت رسید، مهرگان از کلبه دهقانان با فرا نهاد چنانکه رود کی استاد کفته است (۲) خاص ملوک نامدار شد و بعدتر کنای مغلولان و احوال آشته قرون ششم، آنهم بساط

(۱) عربی شده

(۲) ملکاجشن مهرگان آمد

جشن شاهان خسروان آمد

خیابانی

پیشوای تجدد و آزادی ایران

روز بیست و دوم شهریور ماه امسال، سی و یکسال از قتل فجیع شیخ محمد خیابانی خطیب دموکرات و آزادیخواه معروف گذشت. نام خیابانی همواره در نهضت آزادی ایران زنده است و قیام او یکی از درخشانترین صفحات تاریخ مبارزه ملت ایران بر ضد ارتش جمیع را تشکیل میدهد.

اساساً آذربایجان بمناسبت هم‌جواری بیشتر با ممالک اروپایی و بعلت اینکه راه رفت و آمد بین شرق و غرب است، همواره پیش‌اهنگ نهضتهای آزادیخواهی بوده و افکار نو‌همیشه نخستین بار در آذربایجان انتشار می‌یافته و سپس از آنرا بداخل ایران نفوذ می‌کرده است. ازین جهت در قرون جدید، آذربایجان بحق پیشگام آزادی ایران بوده و شدیدترین اعتراضات و مبارزه‌ها بر ضد قانونشکنیها و خودکامگیهای «تهران» از آذربایجان بر می‌خاسته است.

خیابانی نیز یکی از غیرتمندترین، مبارزترین، روشنفکرترین و دلیرترین مردان آذربایجان بود. وی در مجلس دوم، در برابر و نوی‌الدوله وزیر خارجه خائن که با ولی‌الماتوم روس تزاری گردن نهاده بود ایستاد و مردانه به ترهات و اباطیلی که برای وداد کردن و کلا بقبول اول‌الماتوم بهم می‌یافت باسخ گفت و چنان باصمیمت و حرارت ازین عقیده دفاع کرد که مجلس دوم اول‌الماتوم دولت روس را رد کرد.

خیابانی بر اثر جودت ذهن و صفاتی قریحه و سفرهایی که بخارج

این جشن بزرگ را بیکباره فراچید و تنها نامش در اشعار گویندگان ماند و چنان بود تا با بتکار یکی از احزاب سیاسی زنده شد و زنده خواهد بود و روزی جای دیرین را باز خواهد یافت.

راست یا دروغ، افسانه یا حقیقت، این یادگار ایران کهنه را زنده بایدداشت، باید آزمان «قیام» خلق را که آنروز باضحاک ماردوشی می‌جنگنید و امروزه زاران دشمن فرزند خوار دارد، گرامی شمرد و فرزندان دهقان و کارگر را باستهای پدران گذشته آشنا ساخت.

از ایران کرده بود، جهان بینی مترقبی عصر خویش را برگزید. با اینکه مردی فقیه و متقدی بود و در علوم قدیمه تبحر داشت، همواره چشم معنی جویش در پی یافتن مطالب تازه میگشت و در تیجه در فلسفه و علم الاجتماع و سیاست نیز صاحب نظر شد.

شیخ محمد خیابانی خطیبی چیره دست بود و هنگام نطق با سلط و مهارت تمام شنوند کان را تحت تاثیر خویش میگرفت و ما در همین شماره سخنی چند آز سخنرانیهای وی را برای بدست دادن نمونه آوردہ ایم.

پس از پایان دوره دوم قانونگذاری و انحلال دوره سوم و پیش آمد مهاجرت و پیدایش جنگ جهانگیر اول، خیابانی در تبریز مؤسس و عضو فرقه دموکرات ایران بود و این حزب را که کسانی مانند حیدر عمادوغلو در راس آن قرار داشتند در تبریز و آذربایجان آداره میگرد.

پس از آنکه دوره سوم قانونگذاری بر اثر توطئه و توق الدوّله و تحریکات روس و انگلیس چند روزی نپایید و بر اثر مهاجرت فلنج شد، خیابانی مرتبًا با تمام وسائلی که در اختیار داشت برای احیای اصول ازدست رفته و فراموش شده مشروطیت میگوشید و به تعطیل اساسی مشروطیت برخلاف قانون اساسی اعتراض میگرد.

وی در آن هنگام مدیر و صاحب امتیاز روزنامه تجدد بود و غالب مقالات اساسی روزنامه را نیز خود مینگاشت و در آنها ضربات اساسی بر پیکر ارتجاع وارد میساخت.

در همان هنگام اداره تجدد محل اجتماع احرار و آزادی خواهان تبریز بود و طرفداران دموکراسی محل روزنامه تجدد را قبله امید خویش میدانستند.

خیابانی یکبار پس از ورود قشون عثمانی به تبریز توسط آنان دستگیر و تبعید شد. در این تبعید رفقای نزدیک او حاج محمد علی بادامچی و حاج علینقی گنجه‌ای نیز شرکت داشتند. علت تبعید خیابانی این بود که قشون عثمانی میخواست آذربایجان را ضمیمه خاک عثمانی کند و خیابانی جدا با این نقشه مخالفت میورزید.

با تبعید خیابانی و تسلط عثمانیها بر سراسر آذربایجان ادامه

فعالیتهای علنی دموکراتیک غیرممکن شده بود . با اینحال آزادیخواهان
فعالیت پنهانی خود را ادامه میدادند.

اما پس از تخلیه آذربایجان از قشون عثمانی بلا فاصله خیابانی
به تبریز بازگشت و با دامنه فعالیت پرداخت و «قیام دوم» خود را
آغاز کرد .

خیابانی پس از حدوث انقلاب کبیرا کنتر آنرا با خوشبینی تمام
مینگریست و آزادیخواهان روسیه وزعمای انقلاب را میستود .
وی از ازتعاجع و عقب‌ماندگی و کسانیکه بهروزی خویش را
در زنجیر نگاهداشتند توده‌های وسیع خلق میدیدند ، بشدت متفرق بود
و با آنان پسختی مبارزه میکرد . مقالات اساسی «تجدد» و نطقهای
خیابانی در محل تجدد بیشتر وقف مبارزه با ازتعاجع و استقرار
دموکراسی شده است .

قیام خیابانی در آذربایجان بمنظور تأمین آزادی واقعی توده‌ها
بود و بهمین سبب مانند تمام قیامهای دموکراتیک ، هدف تیر تهمت
و افتراق را کرفت و مرتعین محلی و مرکزی را ساخت بوحشت‌انداخت .
اما مردم تبریز و آذربایجان صادقاً از او پشتیبانی میکردند
و هشیاری سران قیام نیز باعث شد که توطئه‌های اشخاصی مانند عین‌الدوله
و شریف‌الدوله و امثال آنان عقیم و بی‌ائز شود .
سرانجام نیز برای سرکوبی قیام دموکراتیک آذربایجان خنجر
را از پشت فرود آوردند .

تهران ، یکی از اشراف پوسیده‌های بدوغجامه آزادیخواهی
در بر کرده و ریاکارانه بصف احرار پیوسته بود ، با آذربایجان فرستاد
این مرددوری و نادرست که پس از آن نیز یکی از ادارکان استقرار
دیکتاتوری رضاشاه شد ، با حیله کری و دون صفتی خیابانی را از
پای در آورد و بقیام دلیرانه مردم تبریز پایان داد .

مخبر‌السلطنه هدایت که خود را آزادیخواه و وطنپرست قالب‌زده
بود از طرف کایenne مشیر‌الدوله بوالیکری آذربایجان تعیین شد در
حالیکه سال‌وسانه در ظاهر با خیابانی راه موافقت می‌پیمود در خفا
مشغول تهیه قوا برای خفه کردن قیام بود .

پس از تجهیز قوا ، سر بازان قزاق بعمارت عالی قابو که مرکز قیام

۱۹۴۷ - در آذربایجان این روز را بیاد هشتصدمین سال تولد حکیم نظامی کنجوی جشن گرفتند. ما در شماره دیگر از او بیاد می‌کنیم.

بود حمله کردند و خیابانی براند بدقولی یکی از نزدیکانش ناگزیر مدتی در تبریز ماند و سپس بمنزل حاج شیخ حسینعلی میانچی رفته پنهان شد.

اما نهانگاه او بقوای فراق اطلاع داده شد و یکی از آدمکشان معروف با اسم عیل فراق بخانه شیخ رفت و او را بضرب گلوه از پای در آورد دستش را نیز قطع کرد و جسدش را روی نرده بامی انداخته کشان کشان بسوی استانداری بردا

خبر السلطنه هدایت در مقاله‌ی که چندی قبل در یکی از جرايد کثیف پایتخت انتشار داد مینویسد: «... با وجود اینکه در هیئت وزرا اختلاف آرا موجود بود من تأمل نکرده کیفم را برداشه روانه تبریز شدم. آذربایجان را نمیشود بحرف مفت از دست داد!...» آری، مخبر السلطنه‌ها میخواستند و میخواهند ایران را بحرف مفت از دست بدهند و این آذربایجان است که همواره جلو مقاصد شوم آنان را میگیرد و در برابر ضرباتی که باستقلال میهن ما وارد می‌آید سینه سپر میکند.

خیابانی در یکی از نطقه‌ای خود گفته بود:

بفرض اینکه ما در این راه کشته شویم باز امید هی بندیم که این قیام، ولو سی سال دیگر، اهرم بخش خواهد شد.

اینک سی و یکسال و چند روز از مرگ دلگذار خیابانی میگذرد. درین مدت مشعلی که بدست ستارخانه و خیابانیها افروخته شده روز فروزانتر و درخشانتر شده است. آری، خیابانی راست میگفت؛ او در این راه کشته شد، اما قیام وطن پرستانه اش همواره الهم ام بخش نهضت آزاد بخش ملت ایران خواهد بود.

موسیقی

«... روزی که حسن حیدرپور کشته شد درست ۲۰ روز از تاریخ ازدواجش میگذشت ... ازاو پسری بدنیا خواهد آمد، پسری که مثل پدر کارگرش فهرمان و شرافتمند خواهد بود. پسری که مثل پدرش برای مرگ نخواهد بود بلکه در راه زندگی از مرگ نخواهد هراسید من لالائی صلح را برای پسر حسن حیدرپور و تمام فرزندان کارگران که بهترین و نازنین ترین فرزندان روی زمین هستند می‌نویسم و کوشش می‌کنم که شایستگی تقدیم با آنها را داشته باشم

فروز دین ۱۳۳۰ - نمین با غچه بان*

در باره

رسیتیال آواز نولین

و «لالائی صلح» نمین با غچه بان

شب جمعه اول شهریور با نولین با غچه بان رسیتیال آوازی در خانه فرهنگ ایران با اتحاد جماهیر شورودی اجرا کرد که از چند نظر قابل توجه بود و آنچنان مورد پسند عامة قرار گرفت که در ۲۳ شهریور یکبار دیگر تجدید شد.

انتخاب قطعات، طرز اجرای آنها، و پارچه‌بی که از نمین با غچه بان اجرا شد، توجه شنوندگان را باین رسیتیال زیاد تر میکرد رسیتیال شامل قطعاتی از «بند تو مار چلو»، «آنتونیو کالبدرا»، «مانول دوفایا»، «شوبرت»، «وفر کلمان»، و نمین با غچه بان بود.

بطور کلی اجرای پارچه‌های برنامه بسیار خوب بود و با احساس لازم از موسیقی و با کوشش فراوان تا حد مقدور اثرخواسته شده را ایجاد میکرد. مثلا در دو اثر «آلپاینومورو» و «بولو»

از «مانول دوفایا» که بر پایه آهنگهای محلی ساخته شده است حال‌ها بخوبی مجسم می‌شد. یا مثلاً «ارل کونیک» شوبرت کام‌لاکویا و موئر بود.

«لالایی صلح» را نمین باغچه بان برای پسر حسن حیدری کار کرده شهید اصفهان قهرمان نوشته است، و نمونه‌ایست از احساس یک هنرمند مترقی در برابر این واقعه دردنگ. این احساس بصورت ملودی است، که تا حد امکان سعی شده شکلی نزدیک به ملودیهای ملی خودمان داشته باشد. این پارچه دارای سه قسمت است که قسمت اول آن (A) بعد از هشت میزان آواز شروع می‌شود. ملودی از نظر ایستگاهها (توقف موسیقی روی نتهای معین) شبیه به ایستگاههای ملودی‌های ایرانی است. باحالت ملایم و راحتی که در این قسمت حس می‌شود، هنگام سکوت آوازه خوان پیانو پرشهایی که تأثیر حرکت دارد، می‌کند و تنوعی به اثر میدهد، و باز بعد از ایجاد یک آرامش آواز با ملایمت اول ولی با تغییراتی شروع می‌شود. همین شکل یکبار دیگر تکرار می‌شود که برای تکمیل شعر یا موسیقی است. قسمت دوم (B) از هشت میزان شروع قسمت اول تأثیر می‌گیرد و بسط پیدا می‌کند. در روی جمله «چون دیگ در بیابان، چون آب در دریا ...» بنظر می‌آید که اثر به نقطه اوچ خود رسیده ولی پس از ملایم شدن فوری موسیقی بتوسط پیانو و شروع مجدد آواز به نقطه بلندتری میرسد که در حقیقت نقطه اوچ اصلی است. این عمل در عین اینکه تأثیری از قواعد آهنگسازی در نتیج است. قدرت آهنگساز را میرساند.

بعد با نزدیک شدن بشکل قسمت اول (A) و ملایم شدن به قسمت سوم مبپردازد، که همان قسمت اول است با کمی تغییر در کودا (خاتمه) پارچه با سکونت بیشتری تمام می‌شود. سازنده اثر در قسمت اول و سوم یک سکونت و در قسمت دوم هیجانی را می‌خواهد نشان دهد.

همانطور که سازنده سعی کرده در ملودی، و آرمنی موزیک مفهوم موسیقی ملی را تا اندازه‌یی حفظ کند، بهتر بود در فورم هم‌این کوشش می‌شد. زیرا با وجودیکه سازنده خود را آزاد گذاشته، باز هم تابع فورم (A-B-A) است که از فورمهای موسیقی غرب است.

نقاشی

نهایشگاه نقاشی چکسلواکی

چندی پیش در پراک نهایشگاه نقاشی سالهای «۱۹۴۹-۵۱»

افتتاح شد.

هنرمندان چکسلواکی باشعار «فرهنگ ما از مردم الام می‌کیرد، برای مردم خلق می‌کند و متعلق به مردم است» در این نهایشگاه شرکت کردند.

آثار این هنرمندان نمودار خوبی ازوضع پر جوش و خروش و امید بخش چکسلواکی امروز بود که در هر گوشه آن کارخانه‌ای بروپا می‌شود، ماشینی بکار می‌افتد، قهرمانان تازه‌ای پدیده می‌آیند و روابط جدیدی میان افراد ملت پیدا می‌شود. زندگی نو موضوع اصلی آثار تازه هنرمندان چکسلواکیست که در راه «رئالیسم سوسیالیستی» گام می‌نهند.

بکی از تابلوهایی که در این نهایشگاه زیاد جلب توجه کرد «بامداد روزی از فوریه» اثر «چومپلیک» بود. خوانندگان میدانند که در فوریه سال ۱۹۴۸ ملت چکسلواکی برای باطل کردن توطنه دشمن زمام امور را بدست گرفت. کسانیکه فیلم «توطنه محکومین» را در فستیوال اخیر دیده‌اند منظره‌ای از این قیام ملی را می‌توانند در نظر مجسم سازند. تابلو «بامداد روزی از فوریه» که در این شماره چاپ شده سحر گاه یکی از روزهای فوریه ۱۹۴۸ را نشان میدهد: سکوت سحر گاهی همه جا را فرا گرفته. در هوای گرگ و میش پیش از طلوع آفتاب برف بردوی در آهنی و دیوارهای کارخانه

اجرای این پارچه همانطور که حس می‌شد و خود سازنده انتظار داشت کاملاً باحال بود و در دو قسمت اول و سوم بدون (ویراسیون) ارتعاش اجرا شد، و در قسمت دوم هیجان لازم نشان داده شد. فعالیتهای هنرمندانه بانو تولین بافچه بان در تنظیم رسیتاها مورد توجه علاقمندان هنر است.

از : آینده

آنها که مرده‌اند ...

بشهیدان ۳۴ تیر

آنها به تیر دشمن خونریز
از پادر آمدند سرافراز .
تا در مسیر خویش نویسنده
با خون سرخ فام یکی را ز .

آنها که مرده‌اند نمردند ،
از ماکسی نمرد در آنروز .
دشمن نمود آنهمه بیداد ،
اما نشد از آنهمه پیروز .

*
رازیکه ایست داده بتاریخ
(تاریخ رنج بردن انسان)
بگشوده شاهراه جدیدی
در پیش پای خلق پریشان !

*
خونها بسی بروی زمین ریخت ،
بس آرزو بسینه درون مرد .
بسیار کشته شد ز رفیقان .
دشمن واو شکست زماخورد .

*
آری ! بخون سرخ نوشند
آنروز را زخویشن آنها .
ذین رو نمرده‌اند و نمیرند .
از ماکسی نمرد در آنجا !

*
هنگام بازگشت - دریغا !
از جمع ما نبود تنی چند .
چندین نفر ز جمع رفیقان
هنگام بازگشت نبودند .

سفیدی می‌زند . بر در کارخانه کارگر نگهبان تفنگ بدوش ، معصم و منظم
ایستاده است ، دو تن دیگر در باره دستوری که باید اجرا شود کفتگو
می‌کنند قیافه‌ها مطمئن و بر امید است . همه میدانند که امروز باطلوع
آفتاب » خودشید آزادی ملت چکسلواکی هم سربر می‌آورد . نقاش
نیروی این مردم را در سلاحهای آنان نشان نمیدهد زیرا تفنگها تقریباً
بعضم نمی‌آیند ، بلکه کوشیده نیروی حقیقی و تاریخی آنان را در قیافه‌ها
و حالت پاهاؤ دستها بنمایاند . سادگی کمپوزیسیون به نقاش فرصت داده
که نیروی ملت را در این سه تن بطود مشخص و متعرکز مجسم سازد .
در کنار تابلوهای تاریخی آثاری مربوط به کارنهر بخش و
خلق ملت دیده می‌شود . از آن جمله می‌توان « قبل از تعویض » اثر
« یا رومیر سخرز » را نام برد . در این تابلو دو دسته از کارگران
نوبتی معدن دیده می‌شوند که جای خود را عوض می‌کنند .
باید در انتظار نتایج عالیتری از هنر چکسلواکی بود .

ترجمه : پیرا

بی آنکه می‌چورین را دیده باشم با تمام خصوصیات او بروی پرده آمدم

در این شماره هنرپیشه بزرگ شوروی بشما می‌آموزد که چگونه می‌توانید خصوصیات اخلاقی کسی را که هر گز ندیده‌اید بروی صحنه بیاورید . هنرپیشگان ما این یادداشت‌ها را بخواهند.

تئاتر و سینما هر کدام امتیازاتی خاص خوددارند .. یکی از جو امتیاز سینما بر تاتر آزادی رئیسور در انتخاب هنرپیشگان و دسته بازیگران است برادر آزادی عمل می‌توان هنرپیشگان تاترهای مختلف را در یکجا جمع کرد و از تجربه آنان بهره برد .
تاتر چون آزمایشگاهی است که در آن استعداد هنرپیشه رشد و تکامل می‌یابد . در اینجا استادی هرمند تکمیل می‌گردد قدرت تفکر و ابتکار بدست می‌آورد و سرانجام فرهنگ و معلومات هنرپیشه واقعی را کسب می‌کند .

در عوض سینما تکنیک هنرپیشگی را صیقل میدهد ، دقایق هنر او را بهتر و روشنتر می‌نمایاند می‌اموزد که چگونه همه وقت بهیجان آید و بتواند بتدریج و گاهی با هستگی و تأثیت تغییر چهره را تعایان سازد و منظور آن صحنه را در قیافه خود پرورش دهد .
بعل فوق من تاتر و سینما را برادرانی میدانم که از دو قلوها هم یکدیگر نزدیکترند .

«ک. س. ستانیسلاوسکی» و «و. ای. نمیر وویچ - دانچنکو» آداب و رسوم مکتب دنالیستی روس را در بازی هنرپیشگان توسعه دادند و تکمیل کردند . آنها سیستم تربیت هنرپیشه با شخصیت ، هنرپیشه - نقاش را که بتواند روی صحنه تمام ذخایر افکار و احساسات انسانی را بنمایاند ، به مرحله عالی آن رسانندند .

آنها در هنر تاتر رفرم عمیقی ایجاد کردند و این مسئله در رشد و تکامل هنری و فکری سینمای ما نمیتوانست بی نعروی اثر باشد .

یکی از مختصات فن هنر پیشگی! آنست که هنر پیشه بتواند با استادی در نقش‌های مختلف ظاهر شود. کاهی شخص بیمار و یا قهرمانی فوق العاده شجاع شود و زمانی بصورت دشمنی کینه جود را آید در یک صحنه جوان در صحنه دیگر پیری ناتوان گردد.

او باید بتواند که نقش انسانی دانشمند و شخصیت‌های بزرگ را ایفا کند و همچنین سیماهی مردی ساده‌لوح و بیسواد را مجسم سازد. تامین وحدت و هماهنگی قیافه ظاهری با باطن—قانون کار هنر پیشه در موقع تجسم شخصیت‌ها میباشد.

در نمایشنامه «زندگی در میان رستنی‌ها» * من توانستم سیما و سجا‌بایی میچورین را از سن چهل تا هشتاد نشان بدهم. تقریباً در هر پرده این نمایش من با گریم تازه‌ای ظاهر میشدم و این موضوع بمن کمک میکرد که تغییرات باطنی و رشد شخصیت این مرد بزرگ و تغییر دهنده شکل طبیعت را نشان دهم. عده‌ای از دوستان من بیم آن داشتمند که در نقش میچورین قیافه

* این فیلم در تهران بنام «میچورین» نمایش داده شد

تقویم تاریخی

۱۳ سپتامبر - ۳۱ شهریور



۱۹۴۳ - بفرمان
شورای عالی اتحاد
جمهیر شودوی به
سازمان «گارد
جوان» در «کرا-
سنون» «لقب
«قهرمان اتحاد
جمهیر شودوی «
داده شد.

کسانیکه فیلم گارد جوان را دیده‌اند از فداکاریها و جانبازی‌های این جوانان دلیر باخبرند.

۳۰ سپتامبر - ۱۸۶۹ شهریور



۱۸۶۹ - «مارسل کاشن» عضو
برجسته جنبش کارگری جهان و بنیادگزار
حزب کمونیست فرانسه متولد شد.

پروفسورد «پولشرايو» را تکرار کنم.

زیرا این دو دانشمند دارای حرفه واحدی بودند.

اما من از این قسمت کوچکترین بیم و هراسی نداشتم زیرا
باید هنر پیشه بی استعداد و ساده لوحی می بودم تا خصوصیات مردی چون
«پولشرايو» را که دانشمندی دموکرات و مبارز بود و در دانشگاههای
پطر بورک، مسکو، اکسفورد، و کمبریج تدریس مینمود و کرسی استادی
رابه تربیونی جهت تبلیغ تئوریهای ماتریالیستی و انقلابی خود تبدیل
ساخته بود و اجتماعی را که او در آن زندگی میکرد و خصوصیات
او را با اجتماع و خصوصیات اخلاقی میچورین -- دانشمند ماتریالیست
عالی مقام دیگر که آنطوریکه خود ذعنان داشته تمام عمر را در شهر
«کوزلف» مشغول تجربیات بوده است، درهم آمیخته و اشتباه کنم
و فرق و تفاوتی برای خصوصیات آنان قائل نشوم.

پس از خاتمه نمایش «زندگی در میان رستنی‌ها» وقتی یکی
از دوستان و همکاران نزدیک میچورین از من تقاضای ملاقات کرد تا
نظر خود را در باره تأثیری که نمایش در او باقی گذاشته است با من
در میان نهد.

از بیم انتقادهایی که این دوست نزدیک «میچورین» ممکن بود
بیازی من داشته باشد، نمی خواستم اورا بیینم زیرا می ترسیدم اعتمادی
که بازی دل میچورین نسبت بخودم در من پدید آورده بود از
دست بدhem.

اما هنگامیکه بخلاف میل باطنی من این ملاقات دست داد

ناصحی پاسخ هیده

یکی از خوانندگان ما در شماره ۸ در باره نظریه جدید آقای ناصحی پرسیده بود: اگر فراصل پردها را در موسیقی ایرانی تغیر ندهند، چگونه می‌توانند از سازهای اروپائی استفاده کنند و اگر سازهای مخصوص موسیقی ایران بسازند چگونه آنرا در دنیا رواج دهند؟

در این شماره همکار هنرمند ما مشکل بالا راحل می‌کند

آقای پ. منصوری

آنچه راجع به موسیقی فولکلور و ملی کلاسیک گفته شد ازین نظر بود که کارهای قدیم حفظ شود تا آیندگان از منابع این موسیقی که دادای دیتمها، آرمنی، کترپوان، فورم، و فواصل مخصوص و جالبی است برای کارهایی که جنبه بین‌المللی داشته باشد استفاده کنند ما میل نداریم عین دفع پرده‌ها گرفته شود، چون بقول شمانو ازندگان

سعی کردم اول بحمله پردازم تابتوانم پشت جبهه خود را استحکام بخشم لذا گفتم:

«در نظر داشته باشید که من شخصاً بامیچورین آشنا نبودم هما نتطور یکه با آلساندر نووسکی، شاهزاده آلسکی وایوان مهیب آشنایی نداشتم بهمین علت من نمیتوانم اصرار کنم که خصوصیات میچورین را بطور شایسته نمایاندهام.

آن شخص از این گفته من دچار حیرت گردید و گفت: «اما بنظر من چنان رسید که شما شخصاً بامیچورین از نزدیک آشنا بودید زیرا من در بازی شما چنان خصوصیات اخلاق و رفتار میچورین را بطور زنده و بارز مشاهده کردم که این فکر برای من حاصل گردید.»

این ملاقات برای من بسیار مفید بود زیرا از جهتی یکطرف تردید و ترسی که از درست نشان ندادن خصوصیات زندگی میچورین داشتم از میان برد فراز طرف دیگر باز من ثابت کرد که با در نظر گرفتن وضع اجتماعی و طرز زندگی افراد هنرپیشه می‌توانند خصوصیات واقعی شخصیت‌ها را درک کند و روی صحته بیاورد.

نمیتوانند آنها را اجرا کنند، و در ضمن هم نمیتوانند سازهای ساخته شده برای این نوع موسیقی را بدست آورند اما اگر گویند کان و شاکردان موسیقی در آینده احتیاجی دیدند میتوانند از چنین سازهایی استفاده کنند، همانطور که «آلوبس» آهنگساز چک که ادعا میکند درده خودش موسیقی ربع پرده وجود داشته و روی آن هم آثاری ساخته چون احتیاج داشت به کارخانه‌ها سفارش سازهای لازم را داد

۲ - اشتباه نشود، در مقابل موسیقی نرم و آلات موسیقی مناسب با آن در ایران، موسیقی نقاره بوده که مانند سازهای گوبی و بادی چوبی و حتی بادی برنجی (کرنا) کاملاً تاثیر مخالف یعنی خشن داشته است و ما امروز میتوانیم بدون در نظر گرفتن ربع پرده‌ها وغیره از سازهای بادی برنجی مثل ترومپت و کور وغیره تاثیر سازهای خشن ایرانی را بکنیم.

اگر در مقالات گذشته صحبت از حفظ این موسیقی شدمنظور این نیست که ما کاملاً خیال پیروی از آنرا داریم، میخواهیم سرمایه خود را نگهداریم و موسیقی بین‌المللی خود را از آن پیرون بیاوریم و اگر در این مقالات درست این مقصود گنجانده نشده بود علت این بود که جای بیشتری در مجله نداشتیم و برای آشنایی بیشتر مردم با این نوشهای فرستاد بیشتر لازم است.

تفویم تاریخی

۸ سپتامبر - ۱۶ شهریور

۱۸۴۱ - ۱. دوڑاک کمپوزیتو بزرگ
چک در این روز متولد شد و در سال ۱۹۰۴ زندگیش بپایان رسید.





شیخ محمد خیابانی از: «ایران»

سخنی چند درباره

شاهکار های نشر فارسی معاصر

بنازگی کتابی بنام «شاهکارهای نشر فارسی معاصر» با انتخاب آقای سعید نفیسی استاد دانشگاه تهران و بسرمایه کانون معرفت انتشار یافته است.

این کتاب نسبة قطود (۳۰۴ صفحه با مقدمه) حاوی منتخبات آثار چهار تن از نویسندهای معاصر است و آقای نفیسی علت اینکه این کتاب را تنها از آثار این چهار تن انتخاب فرموده اند چنین توضیح می دهند:

«آنچه درین صحایف بنظر خوانندگان میرسد قسمت اول از منتخبات آثار کسانیست که در قرن حاضر پیش رو ادبیات جدید بوده و آثار ادبی محض و بمعنی اخص نوشته اند. در قسمتی که اینک انتشار می یابد نمونه ای از آثار چهار تن نویسنده که بیش از دیگران در معاصران خود نفوذ کرده اند، گرد آمده است.»
در هر حال، منظور ما بحث در باره چهار تنی که منتخبات آثارشان درین کتاب گرد آمده – یعنی طالبوف – دهخدا – جمال زاده و هدایت – نیست. این مطلبی است که وقت و مطالعه فراوان می خواهد و باید در باره هر یک ازین نویسندهای که قطعاً در ایجاد محیط ادبی عصر خویش تأثیر فراوان داشته اند جدا گانه بحث شود.

اما آقای سعید نفیسی مقدمه مفصلی (نیز دیگر به ۵۰ صفحه) بر این کتاب نگاشته اند و خود درین باره چنین گفته اند:

«در مقدمه کتاب ضرور دیدم بخواهش بسیاری از دوستداران ادب مختصری در باره تحول نثر فارسی از آغاز ادبیات کنونی تازمان حاضر بنویسم و نیز جمعی خواستار بودند سبکهای ادبی را بروش اروپایی در ادب فارسی تعریف کنم... و عجاله برای اینکه زمینه در دستشان باشد تقریری را که در ضمن درس تاریخ ایران در دانشگاه ادبیات کرده ام در دیباچه این کتاب چاپ میکنم و تفصیل این مجلد را بکتاب مفصلی که در تاریخ ادبیات

ایران فراهم آورده ام و امیدوارم بـزودی انتشار یابد
می گذارم . »

بنابرین درین مقدمه پنجاه صفحه یی دو مطلب مورد بحث قرار
می گیرد .

نخست «مختصری درباره تحول نثر فارسی از آغاز ادبیات کنونی
تا زمان حاضر» ، دوم «تعریف سبکهای ادبی بروش اروپایی در ادب
فارسی» و در مقدمه نیز بهمین ترتیب عمل شده است .

قسمت نخست، بیست و یک صفحه از مقدمه را تشکیل میدهد .

البته این صحایف محدود برای بیان تحول نثر فارسی از آغاز ادبیات
کنونی تا امروز کافی نیست و نویسنده هرقدر مطلب را با اختصار و
ایجاز بیان کند باز در عسر و حرج می‌افتد و چیزی جز رؤوس مطالب را
آنهم در نهادت ایجاز و بلکه نارسانی - نمی‌تواند مورد بحث
قرار دهد .

اما هنگامیکه مقدمه را خواندم دچار شگفتی شدم زیرا ازین
بیست و یک صفحه - بحساب دقیق - هفت صفحه و نیم آن را نام اشخاص،
نامهای عجیب و غریبی که خواندن آن نیز بدون اعراب خالی از
اشکال نیست (مانند ملاصدمد تتوی - امیر غیاث الدین دشتگی - شاه
طاهر الخداني - سنگلاخ تبریزی - محمد قاسم بن هندو شاه فرشته و...)
اشغال کرده است و بدون تردید این صفحات از نظر کسی که می‌خواهد
مختصری در باب تحول نثر فارسی از آغاز ادبیات تا دوران کنونی مطالعه
کند، بهیچوجه حائز ارزش و اهمیت نیست و ایکاش این صفحات
محدود ببررسی بیشتر نثر فارسی درین دوران اختصاص داده می‌شد و
نیم صفحه نام کسانیکه مثل «از ادبیات اروپایی پیروی نکرده‌اند»
برده نمی‌شد .

زیرا آنچه حائز اهمیت است دانستن نام این افراد نیست بلکه
آشنایی بکاریست که کرده‌اند و آن ساختن بنای کهن‌سال ادب فارسی
است . اما اساس گفتار ما روی بخش دوم مقدمه دورمیزند زیرا :

«درموقع تطبیق ادبیات ایران باروشهای ادبیات اروپایی
تقسیمات ادبیات اروپا و ترتیبی دار که روشهای مختلف در آن

داشته‌اند نمیتوان رعایت کرد زیرا همان مقتضیاتی که در اروپا بوده و روشی را بوجود آورده در ایران فراهم نشده واگرفراهم شده دیرتر یا زودتر بوده است. بهمین جهت نه تنها در آن موقعی که سبکی در اروپا رایج بوده در ایران سبک دیگری رواج داشته بلکه گاهی هم روشی که در اروپا بوده در ایران پیدا نشده است.» (مقدمه - صفحات ۲۳ و ۲۴)

بنظر ما حتی میتوان با را ازین مقدار نیز فرا تر گذاشت. زیرا ادبیات نیز مانند هر پدیده اجتماعی و تاریخی زائیده مقتضیات مادی محیط است و تفاوت مقتضیات مادی محیط ایران و فرنگ، ایجاب می‌کرده است که ادب فارسی نیز با ادب اروپایی بیک راه نرود و اساساً مقایسه ایندو با یکدیگر قیاس مع‌الفارق است.

البته یک متخصص ادبیات ایران و کسیکه بخواهد در کار ادب فارسی اظهار نظر کند باید آشنایی کامل با ادبیات اروپایی داشته باشد و مکتبهای گوناگونی را که طی قرون و اعصار در ادبیات اروپایی بوجود آمده بشناسد و از جدید ترین تحولاتی که در آن پیدا می‌شود باخبر باشد؛ اما این مسئله کوچکترین ارتباطی به تطبیق این دو ادبیات ندارد.

زیرا - چنانکه استاد نفیسی نیز تلویحاً اذعان فرموده‌اند - اساساً نشر فارسی در رشته «ادب مغض» عین داستان و افسانه و نمایشنامه و نوول مطلب قابل توجهی ندارد و اگر از داستان‌هایی مانند رموز حمزه و امیر ارسلان و اسکندر نامه بگذریم چیزی از زبان گذشته باقی نخواهد ماند که بتوان بدان نام «ادبیات مغض» داد.

نشر فارسی قرون گذشته تمام یا بصورت کتب علمی، یا بصورت تاریخ و یا بصورت تذکره و ترجمه حال باقی مانده و طبیعی است که نمیتوان در این قبیل کتب سبک‌های کلاسیک و رمانتیک یا مکتبهای سمبولیسم و امپرسیونیسم و سوررآلیسم را یافت.

در ادبیات فارسی آنچه بیشتر رشد یافته و بعد اعلای ترقی خویش رسیده «شعر» است و شعر فارسی را باید حتماً با شعر فرنگی سنجید زیرا زیان شعر و بیان شعری و موضوع آن بکلی باش جدایکانه

است و سنجش ایندو بایکدیگر صحیح نیست .
اما آقای نفیسی پس از معرفی سبکهای ادبی اروپائی چنین
نوشته اند :

«این سبکهای چهارگانه اساسی ادبیات فارسی یعنی دتالیسم
وناتورالیسم و سمبولیسم و امپرسیونیسم (۱) در نظم و نثر هردو
هست ، اما چون در نظم نمایانتر و آشکارتر است و شاعر زیبا یها
و لطایف و محسنات هر سبکی را بهتر نمایش میدهد، این چهار روش
را در شعر معرفی میکنیم .»

در حالیکه نام کتاب اساساً «شاهکارهای نثر فارسی معاصر»
است واکر این تطبیق سبکهای ادبی فرنگی با فارسی درست باشد ،
باید خوانندگان این کتاب مثلاً بفهمند که دساف الحفره چه روشی داشته
وازکدامیک از سبکهای «چهارگانه اساسی ادبیات فارسی » پیروی
میکرده است و اینکار نشده است .

مهترین قسم مقدمه — که برای خوانندگان فارسی زبان بکار
می آید — آنچاست که سبکهای ادبی فرنگی معرفی شده است . منتهی
بقدرتی نویسنده این قسم را کوتاه آمده که تقریباً نمیتوان از آن
استفاده برد .

ازین پنجم‌صفحه مقدمه فقط چهار صفحه صرف معرفی مکتبهای
ادبی اروپایی شده و آنهم بقدرتی ناقص و مختصر است که بی‌هیچ تردیدی
خواننده هرگز نخواهد توانست آثار نویسنده‌گان اروپا را با خواندن
آن صفحات ازیکدیگر بازشناسد .

در حالیکه بنظر ما بهتر بود درین قسم که دقیق ترین
قسم‌های مقدمه است تفصیل بیشتری قائل میشدند و بجای نوشتمنهفت
صفحه اسم، نمونه‌یی از هر سبک بدست خواننده میدادند .

بطور خلاصه ، این مقدمه چنانکه انتظار میرفت آموزنده نیست
و تنها چیزهایی که از آن بخاطر خواننده باقی میماند ، مقداری اسامی
شعراء و نویسنده‌گان و مقدار زیادی اسم نامانوس و دوراز ذهن از شعرای
مهجور زبان فارسی است؛ از این گذشته آنچه درباره «نشر فارسی معاصر»
اهمیت دارد اینست که آثار نویسنده‌گان قرن ما همان طالبوف و دهخدا

خیانت در هولیوود

کنند و شهر ستارگان را به «شهر سرخ» مبدل کردند . همه مردم روشنفکر و هنرمندان آزاد برضد این تحریکات مسخره و قانون شکنی آشکار اعتراض کردند . اما کمیسیون کذاei بالاخره ده نفر از رژیسورها و نویسندهای هولیوود را مته ساخت .

مضمون اتهام این بود که ده نفر مزبور نخواسته اند با استفاده از حقی که قانون اساسی ایالت های متحده امریکا با آنها

عنوان بالا نام فیلم جدیدی نیست بلکه نماینده صحنه ای از وقایعیست که در امریکای امروز می گذرد .

در ۱۹۴۷ یکباره «کمیسیون تعییب فعالیت های ضد امریکائی» که از طرف واشنگتن مأمور جاسوسی و شکار آزادیخواهان بود بقول خود توطئه ای در هولیوود کشف کرد که مطابق آن گویا کمو نیستها میخواسته اند بدرون صنعت سینمای امریکائی رخنه

و جمال زاده و هدایت — با کار نویسندهای فرنگی مقایسه شود و اگر اینان از کسانی الهام گرفته یا برای استادی از ادبای فرنگ رفته اند باز نموده شود .

اینکار مطلقاً در مقدمه انجام نگرفته و حتی کوچکترین ذکری نیز از اختصاصات سبک و روش نگارش آنان نرفته است ؟ در حالیکه جوانان ما امروز نیازمند دانستن راه درستی هستند که ادبیات فارسی باید در آینده بدان راه رود و اینکار بیشتر باشناسایی مکتبهای گوناگون ادبی و آشناei بدان و تجزیه و تحلیل کار کسانیکه ادبیات فارسی را برای نوانداخته اند مربوط است .

امیدواریم آقای سعید نفیسی با احاطه بی که بر ادبیات فارسی وارد پایی داردند در چاپ بعدی آن کتاب یاد رمقدمه جلد دوم آن این معانی را مورد توجه قرار دهند و بجای ردیف کردن اسمی و ترتیب دادن جنگ شعر این معانی را در نظر بگیرند و چراگی فرا راه علاقمندان بتعالی ادبیات فارسی نهند .

ایتالیائی در نیویورک در سالهای بحران عظیم اقتصادی سخن براند. اما کلیه این اعتراضات و اعمال بجائی نرسید و آن ده نفر هنرمند شجاع در ۱۹۵۰ دسته جمعی بزندان فرستاده شدند.

رئیس کمیسیون تعقیب فعالیت‌های «باصطلاح ضد امریکائی» سناتوری بنام «بارنل توماس» بود این مرد که با کمال وقارت عده‌ای هنرمند را بزندان فرستاده بود چند ماه بعد ب مجرم «کلاه» برداری چندین میلیون دلار و دزدی اموال مردم محکوم بزندان گردید و افتضاح این کمیسیون را بیش از پیش آشکار ساخت.

امروز صدها مأمورین اداره جاسوسی و متصدیان کمیسیون تعقیب فعالیتهای «ضد امریکائی» به هوای وود ریخته‌اند که زندگی هنر-پیشگان را ساخت زیر نظر دارند. مذاکرات تلفنی مردم را گوش می-کنند، کارآگاه دنبال این و آن میگذارند، منشی‌های مخصوص بازیگران و هنرمندان را به جاسوسی و امیدارند. حتی یک نفر پزشک روان شناس کزارش‌های مخفی درباره هنر پیشگان پلیس میدهد و خلاصه همه جا محیط سوءظن و

داده) بگویند که عضو کدام سندیکا یا حزب سیاسی منسوب میباشد. میان این ده نفر یکی رژیسور «ادوارد دمیت ریگ» بود که در ۱۹۴۶ فیلم «آتش‌های تن» را درباره عقاید راسیستی و ضدیهودی بعضی از امریکائی‌ها تهیه کرده بود و روایه مترقبی در آثار خود نشان میدارد. یکی «آلبرت مالتز» نگارنده و سناریو نویس مشهور بود که رمان معروفش «جریان زیر زمینی» بفارسی ترجمه شده و در مجله «پیک صلح» هفتگی معرفی گردید.

این ده نفر پس از محکومیت چندین اعتراض نامه چاپ کردند و در نطق‌های مفصل و حتی در فیلمی بی‌گناهی خود را بگوش و نظر مردم جهان رساندند.

«دلتون ترمبو» که خود سناریو نویس بود یک رساله تمثیل-آمیز سیاسی بعنوان «ساعت قور باعه» نوشت و اسرار تحریکات ضد بشری و کارهای غیر قانونی دولت واشنگتن را در سالهای اخیر فاش کرد «دمیت ریک» نیز موفق گردید که در انگلستان فیلم «امروز را بدهید» را تهیه کند و از مسائل بیکاری مهاجرین

ترس ایجاد شده است .

وقتی «دمیت ریک» از زندان خارج شد البته کسی باو و نه نفر دوستانش کار نمیداد هیچیک از کمپانیهای بزرگ حاضر باستخدام این عده نبودند سرمهای داران هولیوود بدستور بانکداران وال ستریت و دولت واشنگتن این هنرمندان را در تنه کنا می گذاشتند .

در این میان کمیسیون تعقیب فعالیتهای «ضد امریکائی» که بوسیله رئیس جدیدی بنام «وود» اداره می شد، از تو حمله ای برای پرده برداشتن از اسرار «سلط سرخها» ! بر هولیوود آغاز کرد و عده دیگری را به پای میز محاکمه کشید و عده زیادی شاهدو گواه به واشنگتن فراخوانده شدند. روزی اتفاق عجیبی در محکمه رخداد: «دمیت ریک» که یکروز بعنوان متهم در محکمه حاضر شده بود این بار بعنوان گواه وارد تالار گردید و طوطی وار به ادای شهادت پرداخت . بعد از چند دقیقه معلوم گردید طمع ورزی و پول پرستی او از یکطرف و نفوذ و تهدید جاسوسان واشنگتن از طرف دیگر «ریک» را بخیانت و ادانته است . «دمیت ریک» گفت که وی جزو احزاب

پیش رو بوده ولی اکنون با آنها بکلی بهم زده است. «دمیت ریک» که تا آن روز چپ نمائی کرده بود ریک جاسوس پلیس از آب درآمد. وی نام مردان ضد فاشیست را یکی پس از دیگری گفت و همه را کمو نیست قلمداد کرد.

وی میدانست که چنین اتهامی کافی است که عده ای را بیکباره بی شغل و بی نان نماید و گروهی که در لیست سیاه زیر عنوان «سرخ» قرار میگرفتند دیگر هر گز نمیتوانستند کاری پیدا کنند . اما برق دلار جلوی چشم این مرد پست را گرفته بود .

«دمیت ریک» به «آدریان سکوت» که مخارج فیلمهای او را پرداخته بود و به «مالنز» که شاهد عروسی او بود دشنام گفت . او و کیل عدیه ای را که از او دفاع کرده بود محکوم ساخت و دوستان خود را با بی شرمی بدست جلادان سپرد.

پس از این شهادت فرما یشی «دمیت ریک» که روزی انسان شرافتمندی بود چون غلامی حلقه بگوش به هولیوود باز گشت و مزد خیانت خود را دریافت کرد : بیدرنک برای تهیه فیلمی

مورد حمله و مطبوعات دست راستی
واقع میشوند «هاوارد داسیلووا»
و «آن رو» و مخصوصاً «گیل
سون کارد» را باید نام برد. این
خانم بازیگر که زن «هربرت
بیرمان» یکی از آن ده نفر
زندانی است، نامه ای بروزنامه
«کانادیان تریبون» نوشته است
که نمونه ای از شهامت هنرمندان
آزادیخواه است و ما در پایان این
مقاله ترجمه بعضی از قسمتهای این
نامه را چاپ می کنیم. او می—

نویسد:

«من را انتخاب کردند. مردی
درخانه ام را زدوپاکتی بمن داد که
روی آن عنوان کمیسیون تعقیب
فعالیت های ضد امریکائی نوشته شده
بود. این نامه حکم محکومیت من
است به فقر و بیکاری دائمی اگر
نحو اهم از کرسنگی بعیرم باید
امشب بگویم: «بمب آتم را روی
مسکو بیاندازید. جنگ امری
ناگزیر است. جوانهای شانزده
ساله را برای نبرد مجهز نمایید».
آنوقت کمیسیون بمن عنوان تبعه
حقیقی امریکائی را خواهدداد و
خواهم توانست که حرفة خود یعنی
هنر پیشگی را ادامه بدهم... شاید
هم بمن دلی در فیلمی که لابد در

استخدام گردید که هفته ای دوهزار
و پانصد دلار (ده هزار تومان!)
برای او عایدی داشت.

امروز برنامه دشمنی با
شوری و دنیای آزاد در هولیوود
بشدت اجرا میشود و تحریکات
جنگ افروزی در شهر ستارگان
همچنان ادامه دارد. از هر طرف
فیلمهای با نامهای تحریک کننده
چون «برده آهنین»، «من زن
یک کمو نیست بودم»، «دانوب
سرخ»، «من بدستور دولت،
کمو نیست شده بودم» تهیه میگردد
که هر یک در نقطه ای برای مسوم
کردن افکار مردم بکار خواهد
رفت.

در اوائل ماه مارس امسال
مقامات نظامی واشنگتن شکایت
داشتند که هولیوود در تحریکات
ضد شوروی و ایجادزمینه برای جنگ
سوم جهانی با آنها کمک کافی نمی—
کند. از آن پس هولیوود شرط
کرده است که در اجرای «فرمایشات
نظامیان» کوتاهی ننماید. پس
از صنعت سینما، نوبت تا تر و رادیو
و تلویزیون نیز خواهد رسید.
از میان هنرمندان متوجهی که
در هولیوود بطرفداری از جبهه صلح
و آزادی برخاسته اند و بدین جهت

مقالهٔ تحقیقی ما در شماره‌های دوم و سوم در بارهٔ «حافظ» مورد اعتراض بعضی از خوانندگان قرار گرفت. مقالهٔ تحقیقی این شماره که از منابع شورودی ترجمه شده ندونه خوبی از طرز تفکر نو در بارهٔ مردانی چون «شمس تبریزی» و «حافظ شیرازی» بدمست‌می‌دهد.

ترجمه: ب - شکوری

ارزش علمی و نظریات شمس الدین تبریزی

شمس الدین تبریزی تقریباً در قرن ۶ هجری در تبریز متولد شده است، موقعیکه یادی از این دانشمند آذر با یجانی می‌کنیم این‌سؤال پیش می‌آید:

چرا تاکنون مورخین شرق دربارهٔ این فیلسوف بزرگ چیز قابلی ننوشته‌اند؟ چرا این شخصیت که با نور دانش، محیط‌خود را در وشن

آنده تهیه خواهند کرد و در آن از دلائل بزودی اعضاء کمیسیون، یک حس بشردوستی برای آدمکشی ذن «ضد امریکائی» را که بهودیان ملت‌ها و از میان بردن فقراء و نیست دوستدار ددر برای خود خواهند دید نمودن «توده‌های سرخ» تعریف خواهند کرد، بدنه‌ند... اما من این کونه افکار را هرگز بسر خود راه نمیدهم... من خود را با همه کسانیکه بخودشان معتقد‌هستند هستم.

اینست نامه «گیل سون گارد» بازیگر وزن مترقی امریکائی که روی خائنین و راپورت‌چی‌ها و جاسوسانی مانند همراه میدانم و با تمام قوای باوجود همه فشارهای خواهان صلح هستم. با این «دمیت‌ریک» را سیاه می‌کند.

کرده کم شناسانده شده است ؟ چرا نویسنده‌گان ایران آثار او را در دسترس مردم قرار نداده‌اند ؟ مسئولیت این خیانت بزرگ و نابخشودنی بعده کیست ؟ بدون شک هر فرد روشنفکر بخوبی میتواند با این پرسشها پاسخ دهد :

— مسئول این کار بعضی زمورخین متعصب و خرافاتی میباشد، محافظه‌کاری در تاریخ شرق سبب شده که بسیاری از حوادث تاریخی تحریف شود یا اینگونه وقایع ارزش اعتبار کمتری کسب کند . آنها کوشیده‌اند نتیجه جنبش‌های نجات بخش ملی رامنفی جلوه دهنده علت این موضوع واضح است چون تواریخ طبق میل و سفارش فئودالهای محلی و یا پادشاهان نگاشته میشد. بدین جهت نه روضة الصفا، نه حبیب السیر و نه ناسخ التواریخ و نه آثار دیگر در حقیقت جنبش بابک ذکری نکرده‌اند فقط نویسنده‌گان تاریخ سعی داشته‌اند (ومیتوان گفت که وظیفه دار بوده‌اند) بابک را فردی بی وجودان و کافر مطلق و قاتل معرفی نمایند .

اینگونه نویسنده‌گان هرگز از امثال شمس الدین تبریزی که با خرافات و جهل مبارزه نموده و مردم را بسوی فرهنگ و دانش سوق میداده یادی نکرده‌اند؛ چون پادشاهان وقت، نماینده‌گان پوسیده ترین قوای ارتجاعی، اجازه نمیدادند که برعلیه (و حانیون خرافاتی چیزی نوشته شود . آنها مقاصد بشر دوستانه شمس تبریزی و شخصیت‌های اصلاح طلب و آزادیخواه را پنهان داشته و مبارزة آنانرا با سران مذهب و فرقه‌های دینی تحریف و تخطیه کرده‌اند .

مؤلف نفحات درباره شمس تبریزی مینویسد : «شمس الدین در تبریز متولد شده و پیش عالم مشهور «بابا کمال الدین» تحصیل کرد در حین مسافرت و سیاحت با دانشمندان بزرگ مشرق زمین از جمله : «شیخ بهاء الدین ذکریا» «شیخ فخر الدین عراقی» «امیر حسن هروی» ملاقات نموده و از نظریات آنها راجع بفرق دینی و مذهب اطلاع حاصل کرده. شمس ضمن مسافرت در شرق درک نمود که : سب جهالت و خرافات پرستی ملل شرق تنها تصوف و ترک دنیا و فرهنگ نیست بلکه زندگانی اقتصادی مردم

در این امر تأثیر کلی دارد.

زمانیکه شمس الدین چون خورشیدی زافق تبریز هوید گردید در شرق چهار دسته مذهبی وجود داشت؛ اینان مردم را بقشرهای کونا گون تقسیم کرده و بنامهای «میرید» و «طلبه» وغیره، آنها را بخود نزدیک می‌ساختند. از فیلسوفان عرب «معابد ابن خالدو الجهنی» فرقه «قدریه» را ایجاد کرده بود این فرقه از صد ها سال باین طرف قسمت مهمی از خاور را تحت تأثیر قرار داده است.

فرقه «قدریه» که در «قدرت الهیه» تشکیل گردیده بود با اینکه بقانون اسلام توجهی نداشت با عقاید جدید شعبات جدیدی بوجود می‌آورد. فرقه «جبریه» هم پیشوائی ابن سفیان با تمام قوای خود اعمال فرقه «قدریه» را تخطئه نموده افکار آنها را مورد انتقاد شدید قرار میداد. با تمام این کوششها نتوانست محبویتی کسب نماید؛ چون تعالیم فرقه نوبنیاد «صفاتیه» محمد بن کرام پیش و تر از فرقه های نامبرده بود این فرقه پیشرفت زیادی نمود؛ صفاتیون می‌گفتند: هیچیک از افکار فرقه های قدریه وجبریه درست نیست.

شمس تبریزی و هم‌فکران او نه تنها با فرقه صفاتیه و قدریه و جبریه و وحدت وجود ایکه با تمام انتشارات فرقه «معزله» که در آن زمان موقعیت بزرگی داشت مبارزه می‌کردند.

در همین زمان در قونیه «جلال الدین رومی» زندگی می‌کرد که نزد عالم معروف «فخر الدین رازی» و شاعر و فیلسوف بزرگ «فرید الدین عطار» و «سید بر هان الدین» تحصیل کرده بود، شمس الدین بذا بدعوت جلال الدین به قونیه آمد. جلال الدین با احترام زیادی با او روبرو گردید. ورود شمس به قونیه از طرف علماء و روحانیون و مریدان آنها حادته مهمی تلقی گردید. روز اول شمس الدین ضمن صحبت از جلال الدین پرسید: مقصود از فعالیت در راه علم چیست؟ جلال الدین جواب داد: مقصود من از فعالیت در راه دانش فراگرفتن سنت و آداب شریف است که آن را برمدم بیاموزم. شمس قانع نشده پرسید: این واضح است؛ بغير از فعالیت در راه تحصیل علم چه مقصودی را تعقیب مینمایید؟

جلال الدین رومی گفت:— بغير اين چه مقصدى ممکن است باشد؟
شمس نظریات خود را در باره دانش و زندگی بيان داشت. روحانيون
و علمای حاضر بادقت زیادی بسخنان او گوش میدادند.

وی گفت: علم عبارت از آنست که شمارا بمعلومات وسیعی برساند
علم آن است که راه حقیقت را بشناساند، اگر دانش تو ترا ازا این قالب بیرون
نیاورد و انسان دیگری نسازد جهل و نادانی هزار بار برتر از آن است.
این اندیشه در قونیه شورشی پیا کرد ولی جلال الدین رومی بمخالفتها و
شورش وقوعی نهاده شمس را ۶ ماه نزد خود نگهداشت و از مواعظ
و تعلیمات گرانبهای او استفاده برد.

بالاخره شاگردان جلال الدین، روحانيون و مریدان شورش
کرده گفتهند که شمس افکار نفر آمیز در اینجا ترویج میکند حتی بشمس الدین
ناسزا گفته و تحقیرش کردند شمس نیز بعدز خواهی و تمنای جلال الدین توجه
نکرده بسوی تبریز رفت.

جلال الدین رومی بهیچوجه دوری آن متفکر بزرگ را توانست
تحمل کند و تحت تأثیر جدائی و فراق او مداعی و اشعار زیادی سرود؛
لکن هیچیک از آنها سوزد جلال الدین را تسکین ندادند عاقبت مهیای سفر شد
و راه تبریز را پیش گرفت و در باره این مسافت شعر زیر را سرود:
ساربانا بار بگشا ز اشتران

شهر تبریز است کوی دستان

شمس تبریزی با احترام کامل از جلال الدین پذیرائی کرد و
مدت مدیدی دو رفیق عالم باهم زندگی کردند. بعد جلال الدین به مراغه
شمس بقویه رفت. سبب رفتن شمس الدین بقویه یا مرکز شورش و هرج
و مرج کاملاً معلوم نیست. روشن نشده که بنناچار از تبریز خارج
شده و یا اینکه محبت زیاد نسبت بجلال الدین او را اداشت بود که ازوطن
دور شود و بقویه رود و رود دشمن بقویه با اغتشاشات بزرگی رو برو گردید
موقع برگشت شمس نتوانست از شهر آنطولی گذشته به تبریز برود پس او بشام
عزیمت نمود و دو سال تمام در محله صالحیه آنجا زندگی کرد و از طرف علمای
روشنفکر سوریه استقبال گرمی از او بعمل آمد.

پس از دو سال جلال الدین رومی پرسش « بهاء الدین »

را برای دعوت شمس تبریزی بشام فرستاد، شمس الدین تبریزی بقصد مراجعت به تبریز دعوت جلال الدین را پسندید و شهر قوئیه رفت پس از اقامت چند روزه بالاخره در یکی از شبها که با جلال الدین گرم صحبت بود او را از بیرون صد از دند شمس خواست بیرون رود که جلال الدین با عجله پرسید:

— با تو چکار دارند؟ شمس در حالیکه از در بیرون میرفت جواب داد: مرا برای کشتن میطلبند. جلال الدین پس از چند لحظه، از اطاق خارج شد و فریادی بگوشش رسید، بیدرنگی بحیاط آمد، چند قطر خون بر روی زمین دید. آن صدا برای بیدار کردن شرق اسلام از خواب غفلت بلند شد و آخرین ندای فرداصلاح طلبی بود.

بطوریکه میگفتند جلال الدین یکروز پس از این واقعه جسد قطعه قطعه شده دوست عزیز خود را از چاهی بیرون آورد و دفن کرد. بدینترتیب شمس الدین تبریزی در سال ۶۶۲ هجری تقریباً در شصت سالگی بدست پسر کوچک جلال الدین رومی بنام «علاء الدین» بقتل رسید.

قتل فجیع شمس الدین تبریزی در مشرق زمین چون حادثه بزرگ و غیر متربه‌ای تلقی گردید. جلال الدین رومی برای ابقاء نام دوست دانشمند خود اثر بدیع و پرارزشی بنام «شمس الحقایق» نوشت؛ در این کتاب، شعری در رناء شمس سروده که مطلع آن چنین است:

ای باغبان، ای باغبان آمد خزان اندر خزان

بر شاخ و بر گک از درد و دل بنگر نشان، بنگر نشان
حاصل برآمد، زاغ غم در باغ میکوبد قدم
پرسان زافسوس ستم کو گلستان، کو گلستان،
جمله درختان صف زده، جامه سیه ماتمزده
بی بر گک زار نوحه گر، زان امتحان زان امتحان،

جلال الدین در «شمس الحقایق» خود و شعر دیگر شهرت شمس را مدح کرده مینویسد:

آما در ایران دوران بردگی وجود نداشته است؟

هشت نکته در ترجمه «دن آرام»

آقای داود کاظمی درباره مقاله تاریخی «شماره ۶»

چنین می‌نویسد:

«در شماره ۶ مورخ اول مرداد ۱۳۳۰ آن مجله تحت عنوان «حرمسرای سلطنتی تسلیم شد...» مطلبی آمده بود که با واقعیت مغایرت داشت. در مقاله مزبور گفته شده است که:

«امپراطوری بزرگ هخامنشی که پایه‌اش بر سازمان

اجتماعی بردگی بود...» این مسئله صحیح نیست در ایران و بعضی آدیکر از ممالک سیائی دورانی بنام بردگی و به مشخصات بردگی وجود ندارد و در این قبیل ممالک آسیائی بردگه مفهوم خاص معادل با مستخدم شخصی داشته وابداً معنای که در ماتریالیسم تاریخی می‌نماید نمی‌باشد. تحقیقات تاریخی نیز تاکنون مؤید وجود چنین دوره‌ای نبوده است».

— نویسنده مقاله آقای کاظمی جواب خواهد داد و بعد مانظر خود را خواهم نوشت.

خورشید شرق مفخر تبریز شمس دین

اندیش روانشده دلهای چون سحاب.

شمس الدین با شاعر مشهور مصلح الدین سعدی همزمان بوده است. مقام بلند و ارزش علمی شمس تبریزی را می‌توان از گفتار جلال الدین رومی که خود دانشمند بزرگی بوده است درک نمود:

«— بو سیدن پای شمس الدین در حقیقت نایل شدن به جنت پرشکوه است.» خود جلال الدین ده سال پس از مرگ دوستش در سال ۶۷۲ هجری وفات یافت.

«مسافر» درباره ترجمه «دن آرام» احمد صادق که در سلسله انتشارات «معرفی نویسنده‌گان مترقبی معاصر» چاپ شد، نکات زیر را تذکرداده است:

۱ - صفحه دوم «معرفی» نامه شما عبارتی که با «ناتالیا زن گریگوری...» شروع می‌شود ناتمام رها شده، پیداست که در چاپخانه جامانده.

۲ - در صفحه ۲۵ کتاب سطر ۱۲ «اینهمه ماجراهای» بهتر بود که (اینهمه ماجرا) نوشته می‌شد.

۳ - در صفحه ۳۵ عبارت پر لطفی هست: «شب هنگام ناپدید شد و بعداز نخستین آواز خروس بخانه باز کشت» بنظر میرسد که زنگ بعيش و عشرت شبانه رفته. اما نمیدانم این جمله شماست یا چنانکه در معرفی نامه خود نوشته‌اید «عیناً» ترجمه شده. دیگر اینکه می‌دانید معمولاً عشرتهاي شبانه هنگامي که دزدکی از این و آن باشد تا آواز خروس سحر می‌کشد و در عبارت پر لطف شما مشخص نشده است کدام خروس، زیرا گاهی نیمه شب هم خروس می‌خواند و همانست که می‌گویند: خروس بی محل!

۴ - صفحه ۳۶ سطر ۹ کلمه «ناهار» را اشتباه (نهار) - که غلط مرسومی است - چیده و چاپ کرده‌اند.

۵ - سطر چهارم صفحه ۳۹ اینست: «پاهایش را شکست و مدتی بر ساحل، بر دیگزار ماند» و من با این عقل قاصرم در نیافتم که از (پاهایش را شکست) مراد شماچه بوده، نقطه پیش خودم اینطور حساب کردم که لابد همانطور که ایستاده بوده ناگهان و بسرعت زانو اش را تاکرده و خود را روی دیگزار گرم ول داده و بعد...: مانده - یعنی لمیده.

۶ - در صفحه ۲۴ خواندم: (... من سیفلیس گرفتم. این مرضی است که دیگر علاج ندارد مرضی که یک سوراخ جای دماغ آدم باز می‌کند) و «یک سوراخ جای دماغ آدم باز می‌کند» را متأسفانه نفهمیدم و در ضمن متوجه شدم که (دماغ) را احتمالاً درین عبارت جای «بینی» گرفته‌اید؛ و میدانید که درست نیست، چنانکه بعد خواهد آمد.

در هر شماره زیر عنوان بالا خوانندگان را با اصطلاحات مخصوص یکی از رشته های هنر آشنا می کنیم مجموعه این اصطلاحات فرهنگ هنری مختصری می شود که برای علاقمندان خالی از فایده نیست *

اصطلاحات سینمایی

پردو کتیور Producteur

مسئول فراهم کردن سرمایه برای تهیه فیلم یا پردوکسیون و متصدی برآورد برج و تشکیلات مالی و دفتری و مأمور سرکشی به امور دیگر .

سناریو Scenario

داستان فیلم که یا از اول برای سینما نوشته می شود و یا اقتباس از اثر دیگری می باشد و نگارنده آن را «سناریست» نامند . سناریو

۷ - ایضاً در همین صفحه ۴۴ سطر ۱۱ خوانده می شود که :

«با هستگی پرده های ظریف بینی اش را باز کرد و آنرا بوئید» در اینجا دو مطلب هست یکی اینکه « پرده های بینی » صحیح است (بادآوری می کنم که استخوانی که در صورت انسان شکل بینی را نشان میدهد به : «استخوان پروانه بی » معروفست و از اینجا بوده (احتمالاً) که گفته اند : پرده های بینی ظریفش را باز کرد) دیگر اینکه شما در اینجا بینی را بدستی نوشته اید واشکال قسم قبلی راجع به (دماغ) جای تأمیل باقی می گذارد .

۸ - در سطر اول صفحه ۵۶ (آخرین صفحه ترجمه) کلمه (عربه) خواننده را بیاد اصرار مترجم می اندازد که در صفحه ۵۰ سه جا بجای (عربه) که مصطلح و آشنای مردم ماست تلفظ روسی یامحلی (ارابا) را آورده آنهم در گیومه که بیشتر بچشم بخورد و جلوه کند .



« سحرگاه روزی از ماه فوریه » - اثر: چو مپلیک
(نقاشی را بخوانید)

پس از تکمیل یافتن قسم مکالمه (Dialogue) به شکل دفترچه فنی باد کوپاژ (Découpage) درمی‌آید که در آن کلیه مشخصات از قبل جای معین دور بین فیلمبرداری و زاویه آن و حرکات و رفت‌های بازیگران و اصوات و صدای طبیعی یا موسیقی یاد داشت شده است.

Décorateur

طراح یا مهندس یا معماری که مأمور نقاشی دکورها و تزیینات صحنه‌های فیلمبرداری است و با مأمور ملزومات (Accessoiriste) که کلیه اثاثیه و ملحقات و مبل‌ها را مرتب مینماید در تماس است.

اپراتور Cameraman با Operateur

کسی است که مأمور فیلمبرداری یا منظره برداری است و به مسائل حرکت و کار دستگاه دور بین و تعویض عدسی‌های آن و ترتیب نور صحنه‌ها میپردازد.

Mise en scen

هنر ترتیب و تنظیم صحنه‌ها و دیاست و رهبری بازیگران و اداره امور هنری و فنی فیلم است که بتوسط یک نفر «رژیسور» یا کارگردان با مترانس Metteur en scène اداره میشود و این شخص در واقع مسئول عمدی یک فیلم میباشد و موجد حقیقی اثراست.

Ciné club سینه کلوب:

کانون دوستداران فیلم است که در آن آثار هنری و فرهنگی گرانبهای و غیر تجاری را معرفی میکنند و مورد بحث قرار می‌دهند برای استفاده کامل باید با «فیلم خانه» که مؤسسه‌ای است برای جمع آوری کلیه فیلم‌ها و اسناد ارزش‌دار سینمایی، توأم باشد.

Maquillage گریم یا

عمل بزک و آرایش چهره بازیگران و تغییر دادن صورت آنها را گویند که حرفه دشوار و ظریفی است و بتوسط «گریمود» انجام میشود.

سینه‌اتو گرافی

مجموع امور صنعتی، هنری، تجاری، فنی و بازدگانی مربوط به فیلم و ساخت و توزیع و بهره برداری از آن را گویند باید در نظر

گرفت که در کشورهای متفرقی (مانند سوری) این امور بتوسط ادارات یا وزارت خانه‌های مخصوص اداره میشود.

تکنی کالر: Technicolor

طریقه رنگی آمریکائی است که احتیاج به دوربین فیلمبرداری مخصوص دارد و مطابق اصل رنگهای تفریقی تهیه میشود و با درنظر گرفتن جوانب تجاری آن در سالهای اخیر ترقی شایانی نکرده است.

سوو کولور Sovcolor:

طریقه رنگی شوروی را گویند که مطابق اصل رنگهای افزایشی تهیه میشود و بعقیده متخصصین بهترین طریقه کنونی است و نیازمند به دوربین فیلمبرداری مخصوص نمیباشد. طریقه «آکفا کالر» آلمانی نیز قبل از جنگ از روی همین سیستم بوجود آمد.

ترو کاژ Trucage

مجموعه حقه و نیرنگهای فنی است که برای تقلید از حقیقت در فیلمها بکار میروند و به مسئولیت متخصصین زبردست انجام میگیرد. مهمترین ترو کاژها عبارت است از: «پرده شفاف» که درستودیوبکار میرود و روی آن هر صحنه حقیقی که قبلاً برداشته شده است میتوان نمایش داد و تقلید از واقعیت زنده کرد و دورترین نقاط جهان را نمایان ساخت حقه «مدل» یا **Maquette** عبارت است از ساختن مدل‌های کوچک از ابینه و مناظر عظیم که در آن بخوبی تقلید از حقیقت شده باشد و در اغلب آثار مخصوصاً فیلم‌های ماجراجویی و داستانی بکار می‌آید. فیلم برداری تنداز صحنه در موقع نمایش حس آهستگی در تصاویر را ایجاد مینماید و بالعکس نیز کندی در منظره برداری سرعت در نمایش پدیده می‌آورد و این دو عمل از نیرنگهای مستعمل است.

مونتاز Montage

عمل بهم پیوستن قطعات مختلف فیلم را گویند که برای بخشیدن هم آهنگی و ایجاد جریان اصلی مرتب کردن صحنه‌های مختلف انجام می‌گیرد «مونتور» علاوه بر این عمل که روی دستگاه مخصوص «موویولا» یا میز مونتاز انجام میگیرد، بکار «میکساز» یا اختلاط نوار صدا با نوار تصاویر و آمیختن مکالمات با صدای طبیعی و موسیقی میپردازد.

حلقه یا پرده Bobine

قرقره‌های فلزی است که روی آن سیصد یا شصت صدمتر فیلم را برای نمایش می‌سندند و وقتی می‌کویند «چند حلقه فیلم نمایش داده شد» اشاره باین قرقره هاست. یک فیلم عادی دوهزار و پانصد متری که یک ساعت و نیم طول می‌کشد ۸ حلقه می‌شود.

Film فیلم

رشته نوار نرمیست که از سلولوئید و مواد دیگر ساخته می‌شود. اندازه آن در فیلمهای تجاری ۳۵ و در فیلمهای خصوصی ۱۶ و ۹۵ و ۸ میلیمتر است و دارای دو نوع اصلی است یکی منفی (نگاتیف) و دیگری مثبت (پوزیتیف)

Studio ستودیو

کارگاه تهیه فیلم و منظره برداری داخلی است که دارای صحنه‌های کار بزرگ و کوچک می‌باشد و مجهز به وسائل فنی و هنری است.

Doublage دو بلاز

عمل ترجمه و برگرداندن فیلمی را کویند از زبان اصلی بزبان دیگر. برای ترجمه فیلمها طریقه «زیر نویس» از دو بلاز (که در عالم هنر خیاتی باید شمرده شود) خوبی بیشتر است.

Festivités سینماهای

جشن بین‌المللی سینمائي است که در کشورهای مختلف (کان در فرانسه - و نیز در ایتالیا - کارلوی واری در چکوسلواکی) برپامیگردد و در آن محصولات فیلمبرداری جهانی را بمسابقه می‌گذارند و جایزه - هایی مخصوص با آنها میدهند، همچنین میعادگاهی برای هنرمندان و منتقدین سینمائي می‌باشد.

Documentaire فیلم‌دکومانتر

یامستند فیلمی است که از روی حقیقت تهیه گردیده باشد و مضمون خود را از روی واقعیت جاندار و پیشامدهای طبیعی بگیرد. فیلمهای خبری (که از روی اتفاقات مختلف روزانه بشکل اخبار هفتگی تهیه می‌گردد) و علمی (آموزشی یا تجسسی) از نوع مستند محسوب می‌شوند.

فستیوال جوانان امریکائی

چگونه گذشت

شاید خوانندگان ندانند که در همان روزهای فستیوال جوانان جهان دولت امریکا هم «کنفرانس بین‌المللی جوانان» رادر دانشگاه «کرنل» تشکیل داد. امریکامی-خواست باین وسیله توجه جوانان جهان را از فستیوال برلن منحرف سازد. برای اینکه بدایید «فستیوال امریکائی» یعنی چه ناوه زیر را بخوانید

خواهر عزیزم ...

... مجله‌ها و روزنامه‌هایی که فرستاده بودی رسید. از اروپاهم چند مجله و روزنامه رسیده بود که درباره فستیوال جوانان در برلین کم و بیش مطالبی داشت. «تايم» هم بالعن مخصوص خودخبری در این باره چاپ کرده و نوشه بود «چند میلیون جوان «سرخ» در برلن گرد آمده‌اند».

بطور کلی این خبر باهم مهارتی که مطبوعات امریکا در کوچک جلوه دادن و قایع بزرگ دارند، جلب توجه جوانان اینجا، اکرده بود دوستان امریکائی من که بندرت کفتگوشان از حدود «کرنل فرنند» و «بوی فرنند» * تجاوز می‌کند بعضی از این «فستیوال سرخها» صحبت می‌کردند. گویا همین موضوع دولت امریکارا بوحشت انداخته بود که با آن عجله فستیوال قلابی «دانشگاه کرنل» را تشکیل داد.

گردند. در این آثار تفسیری بتوسط گوینده‌ای برای شرح و معرفی موضوع بکار می‌رود.

نقاشی متحرک - *Déssin animé*

فیلم‌های نقاشی است که برای نمایش هر حرکتی یک عکس از روی نقاشی آن حرکت بر میدارند. امروز از این نوع فیلم برای آموزش و بروش کودکان استفاده زیاد می‌شود.



از «فستیوال» امریکا
(مجله لایف)

از فستیوال برلن
(مجله فستیوال)

نمیدانم اطلاعات شما درباره این جشن جوانان امریکا که خبر آن با آب و تاب از طرف خبرگزاریهای اینجا منتشر شد، تا چه اندازه است. امامون در اینجا چیزهایی دیده و شنیده ام که نمی‌توانم از نوشتن آنها برای تو خودداری کنم.

مان روزها که فستیوال برلن نزدیک بود اولیاء دانشگام «کرنل» (در استان نیویورک) بدستور دولت امریکا باعجله و شتاب ناگهان بفکر تشکیل «کنفرانس بین‌المللی جوانان» افتادند... گویا در ممالک دیگر هم سازمانهای اجتماعی جوانان دستور داشتند نهای و اشنکتن را باسخ گویند. من در روزنامه‌ها اینطور خواندم. با اینحال عده بسیار کمی اینجا جمع شدند. منهم برای تماشا رفتم.

نمیدانم تو درباره «فستیوال جوانان» چه تصور قبلی داری، اما با اطمینان می‌گویم که تا «فستیوال امریکائی» راه نهیش با همه چیزهایی که از امریکا میدانی نمی‌توانی آنرا در نظر مجسم سازی. خودت میدانی من مدتی است اینجا هستم و در این مدت تا اندازه‌ای با خلاق جوانان امریکائی عادت کرده‌ام. اما در این «فستیوال» حرکاتی از آنان بروز کرد که بار دیگر مرادم متعجب و شرمنده ساخت. شاید خیال کنی غلو می‌کنم. برای آنکه چنین تصوری برای تو پیش‌نیاید شماره هیجدهم ژوئن «لایف» را، که گزارش این فستیوال را با عکس‌های جالب چاپ کرده، برایت فرستادم، چنانکه خواهی دید حتی «لایف» هم توانسته از ابراز این مطلب که «جوانان طلائی» همه اصول اخلاق و تربیت را زیر یا نهاده‌اند، خودداری کند.

منظره را اینطور در نظرت مجسم کن، عده‌ای پسر و دختر وحشیانه بهم بریزند، هرچه بدستشان بیاید بسروروی هم پرتاب کنند، یکدیگر را در لجن و گل بغلطانند سپس لخت کنند و در استخر بیاندازند، از هیچ‌گونه زشت کوئی و حرفهای زننده خودداری نداشته باشند و اسمین ر بگذارند «فستیوال»!!

در این میان از همه وقت‌انگیزتر وضع دختران بود، جوانان کردن کلفت بانام ردی آنها را میزدند. آزار می‌کردند و بر آنها توهین روا میداشتند... شبها مجلس جشن‌ما صورت کاباره‌ای بخود میگرفت که در هر گوشه‌اش عده‌ای مشغول عیش و نوش بودند.

مسابقه‌های «ورزشی» بین فستیوال هم جالب بود. عده‌ای بروی شکم می‌خوابیدند و با یعنی پیازی را بخلو می‌راندند عده‌دیگری با هم مسابقه «پودنیگ خوری» کذاشته بودند. تناول کره بانفت! مم یکی از مسابقه‌ها بود،

این کتابهار اخواندۀ ام

تاریخ مشروطه ایران (چاپ سوم)

از : احمد کسری - در ۹۴۰

صفحه - بها : ۳۶۰ - ناشر :

امیر کبیر

تجدید چاپ تاریخ مشروطه
ایران داده این هنگام که ملت
ایران احتیاج فراوان بدان دارد،
باید از کارهای بر جسته موسسه
مطبوعاتی امیر کبیر شمرد.

بعد از چاپ تاریخ علوم این
بار دوم است که امیر کبیر سرمایه ای
نسبتاً سنگین را بچاپ و نشر انری
مفید و لازم اختصاص میدهد.

چاپ دوم « تاریخ مشروطه
ایران » که در زمان حیات مرحوم

کسری انتشار یافته بود اکنون
نایاب است و تا قبل از انتشار
چاپ سوم به چند برابر بهای اصلی
فروخته میشد.

این بار « امیر کبیر » هر سه
جلد را یکجا گردآورده و کوشیده
است آنرا بطرزی زیبا چاپ کند.
روی جلد زرگوب با عکسی از
شادروان کسری مزین است و بر
لفاشهای که اروی جلد را می پوشاند
منظاری از انقلاب مشروطه چاپ
شده است.

اما معلوم نیست بچه علت در
اینجا عکس مظفر الدین شاه بر فراز
سر قهرمانان ملی جای گرفته و
ستارخان پائین تر از همه!

ما در باره مطالب کتاب جدا
بحث کرده ایم (شماره ۷) در اینجا
لازم میدانیم این اقدام قابل تقدیر
را به « امیر کبیر » تبریک بکوئیم.

در پایان « فستیوال » چنانکه « لايف » نوشته است : « بس از ۶ ساعت که بدون خواب و با وضع بالا گذشت ، دانشجویان به معالجه جراحات خود پرداختند »

فکر کن امریکا می خواهد باین طریق جوانان دنیارا بطرف خود جلب کند و آنها را از راهی که می روند بازدارد ..

فریده ...

نیو یورک - اول سپتامبر

جواب نامه شما

* آقای منصور مصلحی - ۲۲ دی - از
«زرز امادو» کتابی بنام «سرزمین میوه‌های
طلائی» چاپ شده اگر لازم دارد از بنگاه

سپهر بخواهید.

جواب سوالهای شما :

۱ - در باره سبک نقاش «پیکاسو» سخن بسیار است که در مقاله جدا گفته خواهد شد.

۲ - آثار مشهور گورکی همانست که ما نام برده ایم. بجز آن مقاله‌ها، یادداشت‌ها، نامه‌ها و . . . از این نویسنده بزرگ بجا مانده که اهمیت آنها پای آنها که نام برده‌یم نمی‌رسد.

۳ - روش و اساس کار «انجمن روزنامه نگاران دموکرات ایران» همانست که در اساسنامه تصریح شده و همه کسانی که آن اصول را قبول کرده اند صرفنظر از روش شخصی در سیاست، مورد قبول ما می‌باشند.

* آقای محمد بهروز (مازندران) ۲۷ دی - آنچه شماره چند صفحه نوشته اید میتوان در دو کلمه خلاصه کرد. نوشته شما شبیه ترجمه‌های اشعار خارجیست.

* رها، ۵ دی - شعر شما اگر کمی کار کنید خوب میشود.
«رها» نام دیوان شعر شاعری دیگر است.

* دنا، ۵ دی - هنوز شعر شما آنچنانکه باید بخته نیست.
موضوع آنهم بسیار عادیست باز هم کار کنید.

* آقای ع. آبای (کرمانشاه) ۶ دی - موضوعی که انتخاب کرده‌اید تازه است اما خوب از عهده پروردن آن بر نیامده اید. از همه چیز به تنی گذشته‌اید و آخر هم معلوم نکرده‌اید که او باز میگردد یا از مردمی کذرد. با اینحال نوشته شما چند تشبیه تازه دارد. همین نوول رایکبار دیگر با حوصله بیشتر باوارد کردن مناظری از زندگی ملت خودمان در آن، بنویسید و بفرستید.



داستان خمیمه

از هزارزه و مقاومت ملتهای مختلف دربرابر فاشیزم هیتلری
داستانها خوانده ایداما در آن میان هیچگاه نام ملت آلمان
را نشنیده اید، شاید این تصور در شما پدید آمده باشد که
آلمانها برضاء تسلیم هیتلر شدند
داستان زیر که انریک نویسنده او کرائینی است شمارادر این
باره روشن می سازد.

از : ی . زباناتسکی

سرنوشت خانواده گرایس ها

ترجمه : ب

اسناد را یافته اند، این خبر مرا بهیجان آورد.
همانروز بطرف منطقه ای که در سالهای جنگ دسته پارتیزانهای
ما در آن چند هفته پیاپی با نیروهای چند برابر دشمن می جنگیدند؛
حرکت کردم.
راه دور بود با ماشین سه چهار ساعت طول می کشید همچنان که
در مسافت پیش می آید، از بیکاری خود را بدست خاطرات سپردم
و همه راه در فکر جنگ گذشته بودم.
خاطره آن روزها که اسناد دسته پارتیزانی خودمان را پنهان
کردیم با همه جزئیات در ملزم زنده شده بود، پس از آن ما دیگر
نتوانستیم آن اسناد را بیابیم و امید یافتن آنها را هم از دست داده بودیم
تا امروز که خبر میدهنند نهانگاه را یافته اند.

سر گذشت خانواده گرایس‌ها

روزهای سختی بود، شاید بتوان گفت در تاریخ مبارزه دسته ما سختترین روزها بود.
آلمانها قوای سنگینی مرکب از افراد نظامی و پلیس همراه با توپخانه و تانک بجنگ دسته ما فرستاده بودند. در برآبر هر کدام ما، ده تن دشمن بمیدان آمدند بود.

جنگ چند هفته کشید آلمانها آسیب فراوان دیدند و بی نتیجه از منطقه ما عقب رفتند. دسته ما از این جنگها نیرومندتر بیرون آمد و افراد بیشتری بی توجه به قربانیهای بسیار، بما پیوستند.
روز اولی که جنگ تمام شد ما بیاد ارشیو و اسناد خودمان افتادیم.

مسئول اسناد پارتیزانی «کلیمنکو» نگهبان آنها و منشی ستاد بود، او اسناد را در صندوق بزرگی که روکش دوئین داشت نهاده، و دستور داشت که اگر خطر نزدیک شود صندوق را در جنگل دفن کند.

در یکی از روزهای جنگ وقتی بنظر می آمد که دسته پارتیزانهای ما نتوانند تاب حمله های وحشیانه دشمن را بیاورند، «کلیمنکو» صندوق را در محلی مناسب بخاک سپرد و خود تفک بدست بمیدان رفت و کشته شد.

ما با تأسف فراوان دسته را تکان دادیم. جای اسناد را تنها «کلیمنکو» میدانست اما این منشی برگو برای همیشه خاموش شده بود.

حالا، سراسر راه در این فکر بودم که چگونه و چه کسی اسناد را یافته است؟

ما با این اسناد احتیاج فراوان داشتیم. من میدانستم که فرمانهای فرماندهی دسته، یادداشت‌های پارتیزانی و شاید یادداشت‌های روزانه من در آنجا نهفته است. گذشته از این من اطمینان داشتم که یک نامه پر از زیش هم در میان آن اسناد است.
این نامه با اسم من بود اما هنوز آن را نخوانده بودم زیرا زمانی

آنرا آوردہ بودند که من ناچار برای دفع حمله دشمن ازستاد قسمت
بدور بودم .

فرمانده ستاد ، که نامه را ازدیده با نهادگرفته بود ، بامید آنکه
من بزودی باز کردم ، آنرا به «کلینکو» می سپارد ، پس از پایان
یکبار آنروز وقتی فرمانده ستاد موضوع را بمن گفت بسیار مناسف
شدم زیرا تنها آن نامه بود که می توانست سرنوشت مرموز «انتون
کرایس» را بر ما روشن سازد .

اکنون ، همچنانکه بسوی آن منطقه می رفتم ، نمیدانم چرا
اطمینان داشتم که آن نامه راهم در میان اسنادمی باشم . نامه مرا بفکر
نویسنده آن انداخت .

داستان جالبی است :

یکروز دیدبانهای مایک آلمانی را به مرکز ستاد آوردند
و یکی از آنها گفت :

— سراغ بار تیزانهارامی گرفت .

من کمان میکردم او هم یکی از رمانیها یا چکه است که تک
تک و دسته دسته به بار تیزانهارامی پیوستند و وقتی دانستم آلمانی است
توانستم از تعجب خودداری کنم .

همچنانکه با دقت مرا می نگریست پرسید :

— کمیر سیاسی ؟

وقتی او را مطمئن کردند بزرگ دسته هستم نگاهی بر سر
تا پای من کرد . نخست نشانی از تعجب در چشمانش خواندم و پس از
آن علامت خشنودی نمودار گشت . من هم بنوبه خود نگاهی طولانی
به فراری افکنیدم کوشیدم در نظر اول بفهم چگونه پرنده ایست و چرا
بسی ما پرواژ کرده ؟

در این آلمانی هیچ چیز جالبی نیافتم . در لباس عادی نظامی
با آرنجهای وصله خودده و شنلی بروی دست ، انسان را بیاد صندوقدار
بانک یا دفترداری میانداخت . صورتی زنده اما خاکی رنگ و تیره
داشت مانند کسانی که زمانی دراز چیزی نخورد و از آفتاب محروم
بوده اند .

«شیطان میداند، شاید زخم معده دارد یا از آن نظر که
کشتاپ او را بیان پار تیزانها فرستاده چنین سبز فام شده است»
تنها چشمان او مهر بان و نافذ بود. انسان نمی خواست قبول
کند که صاحب آن چشمان، جاسوس است.
به ستاد رفتیم. گفتگو در حضور کمیسر ودو با سه فرمانده
شروع شد.

او خود را «آنتون گرایس» معرفی کرد.

دیده بانهای ما با اختصار مرآ از نخستین برخورد خود با او آگاه
کرده بودند، آلمانی مثل کسی که قصد گردش دارد از شهر خارج می
شود، دشت را طی میکند و خود را به جنگل می‌رساند. سپس بلند سوت
می‌کشد و تا قلب پیشه پیش می‌آید. در اینجا پار تیزانها او را
گرفته بودند.

او هیچ نترسیده بود بلکه با خنده پرسیده بود:

— پار تیزان هستید؟

— مگر نمی‌بینی! تو کی هستی؟

— من آلمانی هستم، مرا پیش فرمانده خودتان ببرید.

«آنتون گرایس» سر گذشت خود را برای ما گفت: خیلی

وقت نبود که به روسیه آمده بود.

اورا بعنوان متخصص کشت تباکو، از طرف یکی از شرکتهای
آلمانی اینجا فرستاده بودند. پیشتر از همان لحظه که در منطقه
حکمرانی هیتلر قدم نهاده بود او را بعلت داشتن تمایل به افکار
کمونیستی دریکی از باز داشتگاهها زندانی کرده بودند.

«گرایس» را حالیکه بهیجان آمده بود و بر گونه های خاکی
رنگش لکه های سرخ دیده میشد گفت:

— اگر آنها حقیقت را میدانستند چه می‌کردند؟

من نه تنها تمایل بکمونیزم دارم بلکه خودم یک کمونیستم این
حرف را با غرور گفت و در چشمهای همه ما نگریست تا بداند گفته او.
دا باور کرده ایم یانه. وقتی نشانی از اعتماد در چشمان ماندید کتش

دا کند مدتی زیر پوست شکمش را کاوید سپس کاردی خواست .
ما با توجه فراوان مواطن او بودیم . «گرایس» از زیر
پوست شکم ورقه ای بیرون آورد و بمن داد .
این کارت حزبی بود با بهتر بگوییم صفحه اول یک کارت
حزبی بود . آنجا نوشته بود : «آتنون گرایس» متولد سال ۱۹۰۷
از سال ۱۹۴۰ عضو حزب کمونیست آلمان است .
گرایس با غرور افزود :

— امضای خود «ارنست تلمن» است .

در اینکه یک کارت صحیح حزبی بdest ما داده بود شکی

نداشت .

در امضا هم باسانی میشد نام «تلمن» را تشخیص داد .
اما آیا براستی «گرایس» حقیقی این کارت را در dest
داشت ؟

هنگامیکه «گرایس» از بازداشتگاههای آلمانها ، از عیاشی
های فاشیستها سخن می‌راند من بخود می‌گفتم : «تشخیص بدء ، اینکه
روبرویت نشسته دوست است یا یک جاسوس ماهر ؟»
نا آن زمان ما فقط آمانها را بصورت دشمن دیده بودیم .
ما قانون غیر قابل تضری داشتیم که باید بروی آلمانی آتش کرد .
در حقیقت با آنکه اسیر بسیار گرفته بودیم هنوز در میان آنها
به یکتن آدم بر نخورده بودیم . تا اسیر نشده بودند دیوانه وار تیر
می‌انداختند و وقتی اسیر می‌شدند خود را «مأمور بی تقصیری»
نشان میدادند .

متفکر به «آتنون گرایس» می‌گریسم . نه هیچ شباهتی به
پیشی ها نداشت .

در آن میان بیاد گفته خردمندانه رفیق استالین افتادم که
می‌گوید همچنانکه نمی‌توان ملت شوروی را نابود کرد ، ملت آلمان
را هم باید از میان برد . فاشیسم نابود می‌شود اما ملت آلمان بر جا
می‌ماند و می‌تواند آلمان نورا بازد و با ملل دیگر در صلح و صفا
بسی برد .

این گفته های بخردانه و پر مغز بیاد من بودند اما اکنون
معنی عمیق آنها بیش باز پیش برمن روشن می شد .

براستی آلمان پس از سقوط فاشیزم چگونه می شود ؟

به گفته های « گرایس » کوش میکردم .

— هیتلر هر گز پیروز نخواهد شد . فاشیزم نفسهای آخرین
دا می کشد . از این روحیه خود را از دست داده است .

ما کمو نیستهای آلمان خوب میدانستیم که چنین میشود . برادر
بزرگ من « کودت گرایس » هم کمو نیست است منشی تشکیلات است
پیش از آنکه باینجا بیایم برادرم از فعالیت کمو نیستها و دمو کرات
های نیک کردار مرا آگاه کرد . آلمانی های هوشیار از دسیسه های
هیتلر ماجراجو آگاهند .

کمیسر غرش کنان پرسید :

— پس چرا خاموش مانده اند و هیتلر را باری میکنند ؟
کویا « گرایس » متوجه لحن سرد کمیسر نشد ژیرا با حرارت

پاسخ داد :

— آه هیتلر رذل است : از روی این حساب کار می کند که
اگر میان ده تن آلمانی به یکتن ظن مخالفت بروند باید هر ده را
سر برید . شرایط کار مخفی غیر قابل تصور است .
اما در میان آلمانی ها هسته سالمی بجامانده که نهال دمو کراسی
آلمان از آن خواهد روئید و هم اکنون می روید .

بسیاری از این مردم در زندانها و بازداشتگاهها هستند اما در
همانجا کار خود را می کنند .

ما بهم نگاه کردیم . کمیسر با نرمی پیشتر از « گرایس »

پرسید :

— چطور ترا از بازداشتگاه آزاد کردند ؟

« گرایس » با همان آرامی و اعتماد پیشین ، بی آنکه فکری
کند جواب داد :

— این اتفاقی بود . اتفاقی که بانابودی هیتلر در جبهه جنگ
بستگی دارد .

اکنون پیر مردان و چلاقوها را بخدمت می‌برند . هر بار بیشتر در وضع زندانیان بازداشتگاهها تجدید نظر می‌کنند . من با تهمام سوء ظن تمایل بعزم کمونیست بازداشت شده بودم و آنها فکر می‌کردند می‌توانند مرا بعنوان متخصص اینجا بفرستند . کسیکه بیشتر کارمرا می‌کرد به جبهه اعزام شد .

این دلیل آنستکه ذخیره انسانی و مادی هیتلر ته می‌کشد .
کم کم درما حس اعتمادی نسبت به اسیر پدیده می‌آمد .
من بار دیگر گفته های خردمندانه رفیق استالین را بیاد آوردم
در آنها بدنبال جواب این سوال می‌کشم که : با این «انتون گرایس»
چه باید بکنم ؟

پرسیدم - بچه منظور نزد ما آمدید ؟
با شگفتی مرا نگریست . بیدا بود که شانه هایش را
می‌شارد :
- فاشیزم دشمن مشترک ماست . نزد شما آمدم که باهم برضد
هیتلریزم بجنگیم .

این دستور حزب ماست .
- این دستور کجا بشما رسید ؟
- وقتی بطرف او کراین حرکت می‌کردم . برادرم هنگام تودیع
بن کفت : «به کمونیستهای روسی به پیوند و با آنها کار کن ، این
دستور کمیته است» .

و برای من دستور حزب قازن است .
- فکر می‌کنید چه بگنیم ؟
- شما بهتر میدانید ، هر چه فرمان بدھید .

کفتگوی ما بدراز کشید .
«گرایس» از اطرافیان هیتلر داستانها می‌گفت . بخصوص
وقتی از «کوبلز» سخن می‌گفت همه را بخنده می‌انداخت . با استادی
ادای «کوبلز» می‌آورد : دهان را تا بنا کوش می‌کشود ، چشمها را
تنگ می‌کرد و کاریکاتور جاندار وزیر هیتلر را در برابر انسان
مجسم می‌ساخت .

دئیس ستاد ما چندان خنبدید که اشگ در چشمانش افتاد .
تنها خود « گرایس » نمی خنبدید .
او ادای « گوبلز » را همچنان جدی در می آورد که در باره
کارهای او نظر میداد .

پس از آنکه « گرایس » را برای استراحت فرستادند مامدتی
در باره او صحبت میکردیم . تازه وارد انر بدی بجا نگذاشته بود .
اما در همه حال نمی شد کار را بشوختی گرفت . لازم بود
محظوظ باشیم .

کمیسر گفت : باید تن بخطیری بدهیم . اگر جاسوس باشد که
چیزی بیشتر از آلمانی های دیگر در باره ما نمیداند و اگر راست
بگوید همدست بسیار مفیدیست .

روز دیگر « آتنون گرایس » را با شتاب از جنگل بیرون
بردند تا شهر بازگردد .
یک هفته گذشت . ما در جای معهود منتظر گرایس ماندیم
اما خبری نشد .

دئیس ستاد بالحنی که گفتی از نیامدن « گرایس » خوشحال
است گفت :

دیدی ! نگفتم . باید بچه کرک را پرورید .
کاری نمی توانستیم کرد جز آنکه تا فردا هم انتظار بکشیم .
قرار ما چنین بود که تاسه روز دیگر منتظر بمانیم .
اگر نیامد بدانیم که اتفاق بدی برایش افتاده است .

شیطان میدانست که آنجا چه گذشته شاید بر راستی خطیری
برای او پیش آمده باشد و شاید هم در هر حال ما ناچار بودیم
بیشتر در دل جنگل فرودویم که بدام نیفتیم .

سحر گاه خبر آوردند که هیچ اثری از دشمن پیدا نشده است
تا ظهر هم هم جا آدم بود . بعد از ظهر ناگهان چیز عجیبی پیدا
شد . نخست چند تن آلمانی مسلح در طرف چپ جاده شهر پدیدار شدند
و جایی در فرو رفتگیها پنهان گشتدند .

(در شماره دیگر تمام میشود)

که در هیچ کشود دیگری ذنان
توانسته اند در چتر بازی به این
کامیابی بزرگتر بر سند.

* هفته پیش در سفارت امیرستان
نایشگاهی از عکس های ساخته ای
شمر و دشوه را پا گردیده بود و فیلم
مستند «راه شرقی غربی» نمایش
داده شد. این اثر دکومانتر کوشش
بی پایان مردم پایان خت لهستان
را در عمران و احیاء خرابه های
ورشو و ساختن پل جدیدی دوی
رو دخانه و یستول و ایجاد تونل و
راه هفت کیلومتری اط راف آن
نشان میدهد و بت می کند که
ملت صلحجوی امیرستان به وجود
اشکالات مادی زیاد در راه رفاه
و آسایش کوکران از پیج اقدام
بزرگ اجتماعی فرو گذار نمیکند.

چند خبر

شوروی توانستند شبانه از ارتفاع
۷۱۰۰ متر فرود آیند و دکورو
تازه ای بگذارند. «امیره سلطان



(عکس بالا) یکی از برنده کان
مسابقه چتر بازی بود. باید دانست

از هیان کاریکاتورها زراعت دلار در کره



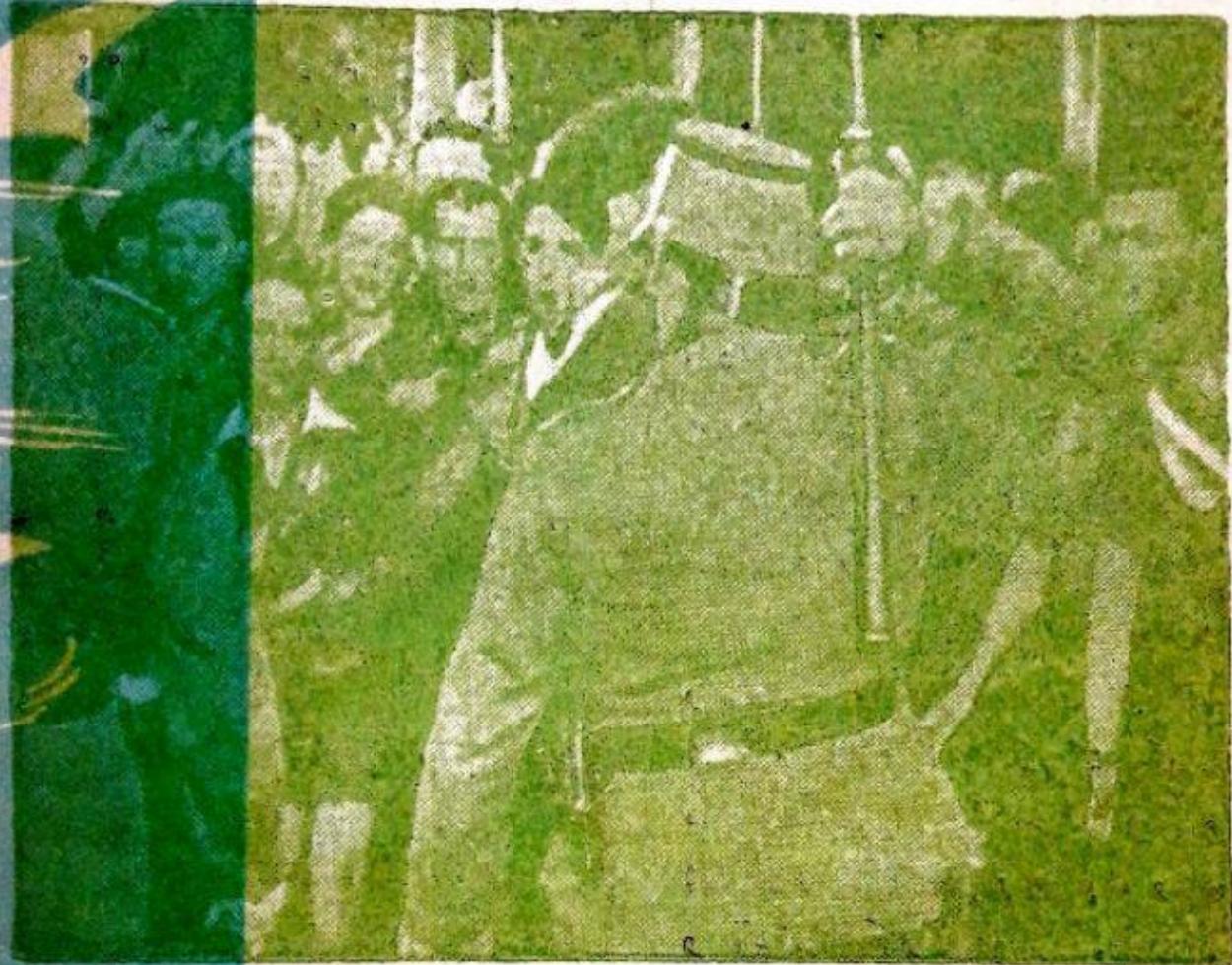
سبز می شود (از یک روزنامه چکسلواکی)



نخم می افشارند ...

دیجیتال کننده: نینا پویات

از میان عکسها:



عکس بالا منتظره است که در روزهای فستیوال در همه کشورهای این طرف

«پرده‌آهنین!» زاد دیده میشند. همه‌جا پلیس
بسرو روی جوانان که بسوی برلن می‌شناختند
می‌کوфт.

عکس ستدی بالا پلیس آلمان غربی را
در برابر صف جوانان نشان می‌دهد که می‌
خواهد مانع عبور آنان بسوی برلن شرقی گردد.
هکس کوچک بیکی از جوانان را که بدست
پلیس مجروم شده نشان می‌دهد.